و من یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

[illegible]

در جواز و نبات
حرمت نان پاؤ و افیون
مسائل متفرقہ

[illegible] بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم و جناب [illegible]

[illegible] صاحبزادہ برادر عزیز [illegible] رحمن خان سلمہ [illegible] مولانا ابو البرکات رکن الدین محمد المشتہر مولوی تراب علی مدظلہ

مطبع مصطفائی طبع شد
۱۲۶۸
در کارخانہ مصطفی محمد خان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس بخالق کائنات و صانع موجودات که هزاران عالم صنائع و فراوان جهان بدائع از نهانخانهٔ بطون بعرصهٔ ظهور آورده و به یکی از افراد خور استعداد و لائق مواد هر انچه می بایست عطا کرده و انسان را که اشرف المخلوقات هست خلعت شرف ادراک نیک و بد و تمیز حسن و قبیح پوشانیده و بعض اشیا را برای وی حلال و بعض دیگر را بر وی حرام گردانیده تا اطاعت مطیعان و عصیان عاصیان جلوهٔ ظهور دهد و هر یکی بجزای اعمال و سزای افعال برسد پس بندهٔ محمود العاقبت کسیست که احکام الهی را نصب العین دارد و باتباع حق و اجتناب باطل همت خود برگمارد

هرچه او گفت آن کنیم همه * طاعت او بجان کنیم همه * هرچه او گفت غیر آن کردن * نیست سودی بجز زیان کردن *

و صلوات زاکیات بران سرور مختار سید ابرار که دفتر هژده هزار عالم بطغرای نام والایش مزین و شبستان کائنات بآفتاب جهانتاب نور رخش روشن و ذات پاکش منبع بحر رحمت و وجود باجودش مطلع مهر کرمت و بهر هدایت گمراهان بجان و دل کوشیده و از دست کفار اشرار چه ستمها که کشیده با این همه دعای اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون ورد زبان داشته و برای نجات امم بروز محشر علم شفاعت کبری برافراشته

سید عالم رسول انس و جان * سرور عالی شفیع امتان * مقتدای انبیا و مرسلین * بهترین اولین و آخرین *

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سادة اهل الاسلام و قادة الانام الی ار السلام

اما بعد میگوید بندهٔ احقر العباد امیدوار رحمت ایزد منان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان اسکنه الله تعالی فی دار الجنان که چون مسائل متفرقه و فتاوای مختلفه از افادات بزرگواران دهلی و دیگر اطراف جا بجا متفرق و منتشر بود آنهارا بهزار سعی و تکاپوی از جاهای متعدده بهم آورد و باعانت بندگان چند رسائل از ان مرتب ساخت از انجمله اولا رسالهٔ زبدة النصائح فی مسائل الذبائح تالیف داده و بحلیهٔ طبع متحلی ساخته بدیده

نظار گیان اولی الابصار منجلی گردانید اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی سالۂ ازالۃ الخطاء عن مسائل الاباحۃ والحظر را که مشتمل بر مضامین متنوعه بود بر پنج مقالات توزیع کرده برای تصحیح مقام بنظر فیض اثر جناب مستطاب کاشف دقائق علوم نقلیه واقف حقائق فنون عقلیه محیط درر غرر روایات قلزم جواهر زواهر درایات مولانا ومعتمدنا الشیخ المفسر المحدث المفتی ابو البرکات رکن الدین محمد المشتهر بجناب مولوی تراب علی صاحب لا زال انوار فیضه شجا ما زجاری کرمه متواجا در گذرانید چون هر یک مقاله مشتمل بر افادت احکام جداگانه بود لهذا در طبع هم جدا جدا نموده پس نخستین مقاله اولی را که بر بیان حلت وحرمت نان پاو وتاڑی وافیون وبنگ وحقه وربوا اشتمال دارد بزیور طبع آراسته بچشم مشتاقان جلوه داده شد امید از بزرگان که چون بمطالعه اش حظ وافی بردارند این خاکسار را بدعای بهبودی دنیا وآخرت یاد آرند اللهم وفقنا لما تحب وترضی واجعل آخرتنا خیرا من الاولی

تشویق شائقان بادانش وفرهنگ فهرست مقاله اولی متضمن مسائل کراهت تحریمی حقه وحرمت نان پاو وجوز وافیون وچرس وبنگ

سوالی باز نجاست وحرمت تاڑی ونان پاو وحلت آن جواب صحیح مثبت حرمت ونجاست نان پاو از مولوی علی احمد افاض علیه الغفران دستخط بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم ودیگر علمای اعلام مؤید جواب مولوی علی احمد یعنی حرمت نان پاو بتوضیح تمام تقریر دلپذیر مولوی رشید الدین خان در حرمت نان پاو مع ادله مسکت منکران مبین اسکار تاڑی وآب شاخ نارجیل تحریر میرزا رضی الدین خان خالی از حشو وتطویل سوال حلت وحرمت حقه واستفسار صحت حدیث من اکل تحیر افزای مفتیان وحیرت ده عالمان باعمل بیان کراهت تحریمی حقه وعدم صحت حدیث مذکور جواب خاتم المحدثین حضرت شاه عبد العزیز مغفور رساله طویله عربیه مشتمل بر عبارات نفیسه در مسئله اباحت حقه مدلل بدلائل خسیسه رساله عربیه مولوی عبد الواحد محتوی بر عبارات فصیحه ورساله ساطعه منطوقش تحریم صریح رساله عربیه مولوی رشید الدین خان مغفور مشتمل بر جواب ومسئله حسب ارشاد جناب مولانا شاه عبد العزیز مبرور رساله اولی در حرمت استعمال تنباکو خواه بخوردن باشد خواه بکشیدن خواه بریختن در بینی جواب معظم الیه بابطال حرمت استعمال تنباکو در مسئله اثبات کراهت تحریمی

مسئله ثانیه در جواز گرفتن سود بحیله مرقوم معهود جواب بر دو د بودن حیله غیر
عدیده با یراد حجج سدیده اصابت تحریر رشید المتکلمین از دستخط مولانا حضرت شاه
عبد العزیز خاتمة المفسرین تحسین تحقیق جناب مولوی رشید الدین خان صحیحا بجواب مولانا
شاه رفیع الدین اسکنهم الله بحبوحة الجنان سوال از حرمت و حلت افیون و جمله سمیات
وجواب خوردن سمیات و مسکرات و مفترات و مخدرات مثل سائر محرمات بیدار ساز خوابیدگان
بستر تساهل و تغافل مسئله حرمت خوردن افیون و شهد ابخ و مهالک آگاه ساز نا آگاهان
دور از علم و فرهنگ تحریر عدیم النظیر حضرت شاه عبد العزیز در حرمت افیون و بنگ
تصریح حرمت حقه و بران ختم کتاب تحریر مولانا ابو البرکات مدظله باکمال آب و تاب

سوال

در معمورات کرناتک و بنگاله وغیرها خمیر نانها بنار جیلی مسکر که متعارف ست میسازند آن نان حلال
ست یا حرام نجس جواب بفتوی بعضی علمای چنان نجس ست متمسکا بقول محمد رح که کثیر و قلیل هر مسکر حرام است و علیه الفتوی
و هم نجس مذهب حنفی درین جواب نظر ست زیرا که فتوی مذکور در مسکر خالص ست نه در نان که علت
فتوی دران منتفی ست و درین نان از اسباب فتوی بتخفیف اسقاط حرمت و نجاست
و رخصت چهار سبب بلکه شش و هر یکی کافی ست موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رح پس باید که فتوی
برحل نان باشد اول سبب تعارف ست موافق بقول شیخین رح دوم تغیر ست بالکلیه چنانکه
روغن نجس را صابون کنند پاک میشود بقول محمد رح و به یفتی سوم استهلاک شدن تلک حبه
ست چنانکه طیب مستهلکه در طعام حرام نیست بر محرم چهارم در بازار وغیره عموم بلوی ست
چنانکه رماد عذره و روث طاهر ست تا نجس نشوند نانها در غالب امصار اگرچه درانها خمیر و غیره
هم بسیار ست و زوال سکر و سورت نار جیلی بآب و نمک سبب ششم متوانند شد چنانچه ملان را در خمر تر کنند
بعده در سرکه اندازند حلال میشود و اصلاح نان بآن ششم تواند بود چنانچه ضباب ... تقوم
قصعهای باشند نهادن لب بر ضباب لاباس به ست و متنجس نه برای بابان تاریخ ازین دو جواب
کدام صحیح ست بینوا توجروا الجواب اول صحیح نیست چرا که در صحیح بخاری مرویست از امیر المومنین عمر رض

أَنَّهُ خَطَبَ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَلَا إِنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ

همین خطبه خواند عمر بر منبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت آگاه باشید که تحقیق شراب حرام کرده شد

وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ

و آن از پنج چیز ست از انگور و خرما و شهد و گندم و جو و خمر چیزیست که بپوشد عقل را

واین خطبه در محضر صحابه کبار مثل امیر المومنین علی و ابن عباس و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم بود و این خطبه ناطق ست بانکه خمر که محرم گشته در قرآن مجید مراد ازان ما خامر العقل ست و الا ذکر اشیای خمسه نمی بود زیراکه دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسه میگرفتند و بعد ذکر اشیای خمسه حقیقه عامه ذکر فرموده که الخمر ما خامر العقل و این حد جامع ست مر جمیع اشربه مسکره. پس همه اشربه مسکره خمر اند و نیز موید ان ست حدیث كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ رَوَاهُ مُسْلِمٌ و این معنی تم ست خواه لفظ خمر دران حقیقة لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نهد انیست بیان معنی مراد از آیه کریمه و روایت کرده است بخاری از ابن عمر نازل شد تحریم خمر و بدرستیکه در مدینه بود درین روز ها پنج اشربه و نبود دران اشربه شراب عنب و این نص ست برانکه در آیه تحریم خمر مراد از خمر عام ست بهر اشربه مسکره اگرچه از عنب نباشد و اطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواه در لغت موضوع باشد برای آن یا نه پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع اشربه مسکره و بودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکور ست که معنی مبیَّن به بیان شارع قطعی میگردد و چون تناول خمر مر جمیع اشربه مسکره را مقطوع بود علمای کرام و مشائخ عظام حکم کردند که تخصیص خمر بماء عنب خطاست و مجتهد خطا نیز میکند و فتوی دادند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکور ست مثل نهایه شرح هدایه و زیلعی شرح کنز و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیری و در المختار از بزازیه و ملتقی و شرح وهبانیه فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کرده ذکر آن همه طولی دارد مگر عبارت عینی که مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکا ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّلٰثَةُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ مِنْ أَيِّ نَوْعٍ

گفت امام محمد رح و سه شراب هر چه مسکر باشد بیشتر آن پس اندکی وی حرام ست از هر قسم

كان لقوله صلى الله عليه وسلم كل مسكر خمر وكل مسكر حرام رواه

باشد برای قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر مسکر شراب ست و هر مسکر حرام ست روایت کرد

مسلم وعن ابن عمر رض انه صلى الله عليه وسلم قال ما اسكر كثيره

این را مسلم و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت که بتحقیق آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه سکر آرد بسیار او

فقليله حرام رواه احمد وابن ماجة والدارقطني وصححه والفتوى

پس اندک وی حرام ست روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجه و دار قطنی و صحیح گردان را و فتوی

على قول محمد رح وشارح وهبانيه درين باب روايت شيخين هم نقل كرده منظوم ساخته شعر

وفي عصرنا فاختير حد واوقعوا * طلاقا لمن من مسكر الحب يسكر *

و در زمانه ما پس اختیار کرده شده حد و واقع کردند طلاق ابرای کسی که از مسکر دانه مست می شود

وعن كلهم يروى وافتى محمد * بتحريم ما قد قل وهو المحرر

و از همه آنها روایت کرده شده و فتوی داد محمد تحریم آنچه که بتحقیق اندک باشد و حال آنکه وی نوشته شده

و در فتاوی قاضیخان گفته قال محمد رح كل ما يحرم شربه اذا

در کتاب الاشربه گفت امام محمد رح هر آنچه که حرام باشد نوشیدن او چون

اصاب الثوب اكثر من قدر الدرهم يمنع جواز الصلوة

برسد جامه را بیشتر از مقدار یک درهم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز همچنین گفته و در در مختار از ملتقی نیز نجاست آن نقل کرده و در شرح مواهب الرحمان

بعد آنکه ماتن فتوی بر قول محمد نقل کرده دلائل امام محمد بتفصیل بیان نموده و به دلیل حرمت مثلث میگوید

لان المثلث بعد ما اشتد صار خمرا الا ان الخمر انما سمي بهذا

چه بتحقیق شراب مثلث بعد شدید شدن میگردد شراب چرا که بتحقیق خمر جز این نیست که نامیده شد باین

الاسم لا لكونه نيا الا ترى ان العصير الحلو لا يسمى خمرا وانما

نام نه برای بودن او خام آیا نمی بینی که شیره انگور شیرین نامیده نمی شود خمر و خمر نیست که

[illegible marginal notes]

سُمِّيَتْ خَمْرًا لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهِ الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُوْدٌ فِيْ سَائِرِ

نامیده شد خمر بجهت معنی سست کردن او عقل را و آن موجودست در همه

الْاَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابهای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم

خَمْرًا وَلَوْ سَمَّاهُ اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهِ عَلٰى اِثْبَاتِ

خمر و اگر می نامید آنرا کسی از اهل لغت هرآینه می بود که دلیل گرفته می شد بقولش بر ثابت کردن

هٰذَا الْاِسْمِ فَاِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ اَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ اَوْلٰى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع و حال آنکه او فصیح تر عرب ست باشد تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح نارجیلی و سیندهی و ناڑی همه خمر اند حقیقة و نجس غلیظ مثل بول و فتوی بر قول محمد ست و در کتب اصول فقه مذکورست که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان مثل حرمة الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال و شرب آن پس نجس گردید و همچنین جمیع اشربه مسکره و آنچه از شیخین می آرند عدم تحریم قلیل از اشربه مقطوع الخطاست و ذکر آن مثل ذکر جواز صلوة بخواندن ترجمه قرآن در صلوة و غرو ناقلین در کتب اصول میفرمایند که مقطوع الخطاست و صحیح گشته رجوع از ان آما بنا بر روایتی که شارح وهبانیه نقل نموده نزد شیخین نیز حرام است قلیل و کثیر آن و نجس غلیظ ست چراکه فتوی محققین در اشربه محرمه بر روایت نجس غلیظ ست چنانچه در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری نقل نموده و فرق نیست درمیان خمر و اشربه محرمه در نجاست همه مثل بول نجس و غلیظ اند و فتوی برین روایت ست در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِيْ تَرْجِيْحُ التَّغْلِيْظِ لِلْاَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفٰى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

و سزاوارست ترجیح تغلیظ بنابر اصلی که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست و نیست فرقی میان شراب و

غَيْرِهَا و آنچه [illegible] توهم میکند که حرمت این اشربه ظنی ست پس نجاست غلیظ نباشد توهم فاسد ست چنانچه بیان کرده شد که حرمت اشربه مسکره قطعی ست و اگر کسی گوید چون حرمت اشربه قطعی ست پس اجتهاد را دران مساغ نباشد چنانکه آن معلوم گردد گوییم قطعی بر دو وجه ست یکی آنکه قطعیت آن ضروری

باشد و دوم آنکه قطعیت آن نظری باشد در قسم ثانی در قطعیت قبل تو محل شبهه را هست انکار آن باجتهاد موجب اثم نیست و وجه اول از
قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم ست و بودن همه اشربه خمر و محرم قطعی ست بر وجه دوم که بعد
ملاحظهٔ دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن خطا است مفض پیدا میشود و بطریق تنزل

كَوْنُ الْحُرْمَةِ فِيْهِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوْجِبُ التَّخْفِيْفَ لِاَنَّ دَلِيْلَ التَّغْلِيْظِ

بودن حرمت دران نیست یقینی موجب نمی شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ

لَا يُشْتَرَطُ اَنْ يَكُوْنَ قَطْعِيًّا وَالْمُتَوَلِّ صَاحِبُ الْهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الْغَلِيْظَةِ لِاَنَّهَا

شرط کرده نشده اینکه باشد یقینی بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چرا که

تُثْبَتُ بِدَلِيْلٍ مَقْطُوْعٍ بِهٖ فَقَالَ فِيْ فَتْحِ الْقَدِيْرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوْعٌ بِوُجُوْبِ الْعَمَلِ بِهٖ

بتحقیق نجاستها ثابت می شوند بدلیل که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوی

فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الْفُرُوْعِ وَاِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوْبِ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا

پس عمل بدلیل ظنی واجب ست یقینا در فروع اگر چه خود وجوب مقتضای وی ظنی ست

پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم ست از ظنیات نیز
و در باب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آمده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام ست پس ازین
روایات حکم نا بجیلی و غیره از اشربهٔ محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را برای آنکه
احتیاج نیست که همه را مساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی ست نه برای آنکه فرق ست درمیان آنها در فتاوی
قاضی خان گفته

بِخِلَافِ الدَّقِيْقِ اِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ وَخُبِزَ فَاِنَّهٗ يَكُوْنُ نَجَسًا وَلَا

بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس بتحقیق آن نان می باشد پلید و

يَطْهُرُ لِاَنَّ مَا فِي الْعَجِيْنِ مِنْ اَجْزَاءِ الْخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا بِالتَّخْمِيْرِ فَلَا يَطْهُرُ

پاک نمی شود چه بتحقیق آنچه در خمیر ست از اجزاء شراب نگردید سرکه بسبب خمیر کردن پاک نمی شود

و در فتاوی عالمگیری گفته اِذَا عُجِنَ الدَّقِيْقُ بِالْخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ در محیط برهانی گفته

چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

اَلدَّقِيقُ اِذَا اَصَابَهُ خَمْرٌ لَمْ يُؤْكَلْ وَلَيْسَ لِهٰذَا حِيلَةٌ

آرد وقتیکه برسد او را شراب خورده نشود و نیست برای این حیله یعنی هیچ حیله خورده نشود چه او نجس است

پس بعد آمدن روایات مصرحه از علمای اعلام هیچ شک و شبهه باقی نماند و قیاسات فاسده و شبهات
کاسده نمودن جائز نیست و جواب ثانی هم مردود و باطل است بدلائلها چرا که چون نارجیلی حقیقة خمر گردید هیچ
اشکال باقی نماند اما بطریق تبرع و تنزل آنرا بتفصیل باطل میکند دلیل اول تعارف را گفته و حال آنست
که در کتب اصول الفقه مذکور است که تعارف و تعامل را اعتبار نیست مگر در تعامل صدر اول تا قرن
ثالث و بعد قرن ثالث فسق شیوع یافته پس تعامل این زمان چگونه حجت باشد و تعارف صرف موجب
حلت حرام نمی گردد مگر آنکه تبرک آن حرج نزد علمای صدر اول متحقق شود و الا بسیار حرام درین زمانه فاسده
شیوع یافته و متعارف گشته همه حلال شوند و لبس فلیس و آنکه قیاس بر صابون نموده اند باطل است
چرا که در صابون انقلاب واقع شده و انقلاب موجب طهارت است نزد محققین چنانچه در بحر الرائق آنرا
از مطهرات شمرده و گفته اَلسَّابِعُ اِنْقِلَابُ الْعَيْنِ فَاِنْ كَانَ فِي الْخَمْرِ فَلَا خِلَافَ فِي

هفتم تبدیل شدن ذات است پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نیست اختلاف در

الطَّهَارَةِ وَاِنْ كَانَ فِي غَيْرِهِ كَالْمَيْتَةِ فِي الْمَلْحَةِ فَيَصِيرُ مِلْحًا يُؤْكَلُ

طهارت و اگر باشد انقلاب در غیر خمر مانند مردار در کان نمک پس گردد نمک خورده شود

الخ و نیز ظاهر است که آرد از پختن منقلب بماهیت دیگر نمیشود و هیچ عاقل آنرا پسند نخواهد کرد اگر این چنین تغیر موجب طهارت گردد پس نجسی
را که باتش گرم کنند طاهر شود مثلا اگر کسی قدری بول در آرد اندازد و نان بپزد هر گز کسی بخوردن حکم نخواهد کرد پس نارجیل چه خصوصیت
دارد که به پختن طاهر شود اگر به پختن طهارت حاصل می شد این قدر روایات کثیره در باب حرمت نان معجون بخمر نمی آمدند و علما بحلت و طهارت آن
حکم میفرمودند و فرق در میان خمر و غیر او باطل است و دلیل آنکه در صابون که مقیس علیه است تفصیل نه نموده اند بهر نجسی که در عجن صابون
نجس شود صابون طاهر خواهد شد و قیاس مع الفارق قیاس نجس بر طاهر است وَهُوَ لَا يَجُوزُ و آنکه قیاس بر ماد و دش و غدد نموده بر ماد و دش و غدد انقلاب
که موجب طهارت است موجود است و در نحن فیه انقلاب نیست و زوال سکر و صورت نارجیل به نمک و آب که موجب
حلت گردانیده باطل است چرا که اگر این تغیر می بود علما بحرمت نانی که از خمر خمیر کرده باشند حکم نمیفرمودند
که در آن هم آب و نمک می اندازند و چه خصوصیت باشد باین حکم و آنکه بعینه مشاهد از نانی آورده

که از خمیر تر کرده باشند و در سرکه اندازند حلال میشود مغلطه است چرا که فرق ست در میان آنکه
از نار جیلی خمیر کنند و از نار جیلی تر کرده در سرکه اندازند زیرا که در صورت اول چون نار جیلی در تلو مستهلک گردیده
و اثر در اجزاء ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شده که گفته و لیس لها
حیلة الا آنکه منقلب شود و باهیئت دیگر اعنی آنرا بسوزانند و خاک سازند الوکت طاهر [illegible] از اجزاء خمر مستهلک
نه شده پس هر گاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بخود ساخت که سرکه را همچنین خاصیت ست
و آن نان طاهر گردید پس غلطی این قیاس ظاهر شد و در ینباب روایات بسیار مبنی اند بر همین فرق چنانکه در محیط گفته

لَوْ اَنَّ رَغِيفًا مِنَ الْخُبْزِ الْمَعْجُوْنِ بِالْخَمْرِ وَقَعَ فِيْ دَنِّ خَلٍّ وَذَهَبَ فِيْهِ

اگر چنین که گرده نان از خمیره که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود و در ان

حَتّٰى لَا يُرٰى فَلَا بَأْسَ بِاَكْلِ الْخَلِّ وَاَمَّا الرَّغِيْفُ نَفْسُهٗ فَلَا يُؤْكَلُ

تا آنکه دیده نشود آن رغیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود

و نیز گفته لَوْ وَقَعَ رَغِيْفٌ طَاهِرٌ فِيْ خَمْرٍ ثُمَّ وَقَعَ فِيْ خَلٍّ طَهَّرَهُ الْخَلُّ

اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آنرا سرکه

ببین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که در ان نار جیلی می اندازند بهیچ حیله پاک
نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق ست در میان سرکه و نمک پس نمک را بر سرکه قیاس کردن
درست نباشد چرا که سرکه را بسبب حدت تاثیری هست که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک این چنین نیست
بلکه آنرا مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین بپیوندد که سرکه شده ست آنوقت حکم طهارت خواهند کرد والا نجس
محض ست در بحر الرائق گفته وَلَوْ اَصَابَ ثَوْبَهٗ خَمْرٌ فَاُلْقِيَ عَلَيْهِ الْمِلْحُ وَمَضٰى

و اگر برسد جامه او را شراب پس انداخته شود برو نمک و بگذرد

عَلَيْهِ مِنَ الْمُدَّةِ مِقْدَارُ مَا يَتَخَلَّلُ فِيْهَا لَمْ يُحْكَمْ بِطَهَارَتِهٖ حَتّٰى يَغْسِلَهٗ

بر ان از زمانه آنقدر که تحلیل شود خمر در ان مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آنرا .

پس در نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود [illegible] اِنَّ الْيَقِيْنَ لَا يَزُوْلُ
بِالشَّكِّ بلکه در اینجا آن احتمال [illegible] هم موجود نیست چرا که در [illegible] خمیر نمک نمی اندازند که مانع

خمیر ست مگر در وقت مخلوط نمودن نان بار دیگر می اندازند پس بعد مستقر شدن نجاست در خمیر نمک آنرا چگونه طاهر خواهد ساخت و نیز اگر خمیر ترش شود نان قابل پختن نمی ماند چه جائیکه بمرتبهٔ سرکه برسد چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فَلَیْسَ بِحُلٍ سَبِیلٌ و اما قیاس آن بر ضباب قصعه و نوره قیاس با محل بر مستعمل قیاس طاهر بر نجس ست وَهُمَا بَاطِلَانِ بر بهر دلائل واضحه بظهور پیوست که نان ریلی وسیند هیچ تاویلی همه حرام اند چو نجس مثل بول و یک قطرهٔ آن هم روا نیست و اگر بر پارچه افتد و از درهم زائد باشد نماز با آن روا نیست و اگر یک قطرهٔ آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده باید انداخت و اگر در خمیر نان افتد آن نان حرام و نجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روا نیست هر مسلم را باید که از ان حرام اجتناب ورزد و از شک اندختن بعض شک اندازندگان از جا نرود والا جزاء آن در آخرت خواهد دید وَسَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْٓا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ

وزود ست که بدانند ستمگران بکدام مکان باز خواهند گشت

تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللهُ یُفْتِیْکُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم ست صحیح ست و خلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی به اند و به اتفاق ائمه باقیه و اتفاق اهل حدیث والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مهر و دستخط مولوی محمد قاسم مسعود خان قاضی القضاة اَلْاَجْوِبَةُ الْمَسْطُوْرَةُ صَحِیْحَةٌ دستخط مولوی عبد الرب آنچه که درین قرطاس مسطور ست هر مسلمان را بران عمل باید فتوی حنفیه و غیر ایشان بر آن ست والله اعلم دستخط مولوی علاء الدین هرچه درین قرطاس مذکور ست صحیح ست و خلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح ست هرچه درین قرطاس مرقوم ست و خلاف آن باطل ست دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطور ست قول مفتی به همین ست باید که جمیع مسلمانان بران عمل لازم و واجب اند دستخط مفتی محمد امیر الله اَلْاَجْوِبَةُ الْمَسْطُوْرَةُ صَحِیْحَةٌ لَا یَأْتِیْهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق

جوابهای نوشته شده صحیح اند نمی آید آنها را باطل

اَلْاَجْوِبَةُ الْمَذْکُوْرَةُ صَحِیْحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطور ست صحیح ست مهر و دستخط مولوی محمد علی مَا کُتِبَ فِیْ هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِیْحٌ لَا شُبْهَةَ فِیْهِ

آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح ست شبهه نیست در آن

مهر و دستخط مولوی سید غلام احمد نصیر آبادی مدرس بلدهٔ محمد پور الجواب المرقوم

حق لا ریب فیه مهر و دستخط مولوی محمد کبیر خان قاضی محمد پور

ما رقم فی المسطورة صحیح مهر و دستخط محمد ابو بکر محی الدین علیخان ثانی قاضی بیناپتن

وکل المسائل من هذه المسائل المکتوبة الحنفیة التی تدل علی حرمة

و همه مسئلها ازین مسائل نوشته شده حنفیه که دلالت میکنند بر حرمت

الخمر والنبیذ وغیرهما من انواع الاشربة المسکرة وبنجاساتها والمائعات

شراب و نبیذ و سوای این هردو از اقسام شرابهای مسکره و بر نجاست آنها و بر نجاست اشیای روان

المخلوطة بها کثیرة کانت او قلیلة صحیحة ومتفقة علیها فی

که ممزوج ست بآن اشربه بیشتر باشند یا اندک صحیح اند و اتفاق کرده شده است بر آنها در

مذهب امامنا محمد بن ادریس الشافعی رض ولا شک فیها کما

مذهب امام ما محمد بن ادریس شافعی رضی الله عنه و نیست شک درینها چنانکه

فی المنهاج للامام النووی وغیره من الکتب المتداولة فی مذهبه

در منهاج تصنیف امام نووی و سوای منهاج از کتابهای مشهوره در مذهب امام شافعی

وعلمای بیناپتن وغیرهم کلهم عاملون بهذه المسائل والله اعلم و

همه اینها عمل کننده اند باین مسائل ... و

الخمر والنبیذ وغیره اذا تخللت بنفسها من غیر طرح شیء فیها

شراب و نبیذ و سوای آن چون سرکه شود بذات خود بغیر انداختن چیزی

کالبصل والملح وغیره تطهر خلا والا فهی نجس وخل

مانند پیاز و نمک و غیر آن پاک می شوند در حالیکه سرکه اند و الا پس نجاست و سرکه حرام

الخبز الذی عجن من انواع النبیذ المسکرة مهر و دستخط

نانی که خمیر کرده شده از اقسام نبیذ مسکره

فخر الدین احمد شافعی وحرمة الخمر وغيرها ونجاستها على مذهبنا و

وحرمت شراب وسوای آن ونجاست شراب بر مذهب ما و

مذهب الحنفية من هذه المسائل المكتوبة صحيحة ومتفقة

مذهب علمای حنفیه ازین مسائل نوشته شده صحیح ست ومتفق ست

دستخط مولوی محمد جعفر شافعی وحرمة الخمر وغيرها ونجاستها من المسكرات كما في هذه

وحرمت شراب وغیر آن نجاست آن مسکرات چنانکه درین

المسائل المكتوبة صحيحة في مذهب امامنا الشافعي رح دستخط

مسائل مکتوبه ست صحیح ست در مذهب امام ما شافعی رح

مولوی فقیر محمد شافعی وحرمة الخمر وغيرها من المسكرات ونجاستها على

وحرمت شراب وغیر آن از مسکرات ونجاست آنها بر

مذهب امامنا الشافعي رح كما في هذه المسائل المرقومة صحيحة

مذهب امام ما شافعی رح چنانکه درین مسائل مرقوم ست صحیح ست

تمام شد شرح دستخط علما

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان پاو

نزد بنده مسکین محمد رشید الدین هم حرمت نان پاو بوجوه عدیده مرجح ست بعضی از ان درینجا ذکر کرده میشود
اول آنکه اشربه مسکره سوای خمر ملحق اند بان در حرمت قلیل وکثیر آن مثل خمر مطابق روایات مفتی بها از کتب
معتبره حنفیه ثابت ست ودر کتب فقهیه ایشان تصریح ست که اگر خمر را داخل به هیچ حیله خوردن آن جائز نمیشود در
خزانة الروایات میگوید في مجموعة الروايات من المنتقى الدقيق اذا اصابه

در مجموعة الروایات از منتقی نقل ست آرد وقتیکه برسد او را

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان پاو

خمر لا يحل بحال وليس لها حيلة انتهى هرگاه اشربه مسكره ديگر

شراب خورده نشود آن تمره وبهيچ حالت ونيست براى آن حيله

وحكم خمر باشند پس هرگاه ازان هم چيزى در آرد وانفد خوردن آن هم بهيچ حيله جائز نباشد وروايات نقليه

دال بر الحاق مسكرات ديگر بخمر باعتبار حرمت قليل وكثير آن اگرچه در جواب استفتا كه بالا منقول ست مرقوم ست

ليكن احقر العباد هم دريمقام ذكر رواتى ميكند وآن اين ست كه در شرح مواهب الرحمن كه از كتب معتبره

فقه حنفى ست ميگويد والحقها محمد كلها بالخمر في المشهور عنه كالشافعي

ولاحق كرد اشربه را امام محمد همه آنها اشراب در روايت مشهور از امام محمد مانند امام شافعي

ومالك وبه يفتى كما في صحيح مسلم من قوله صلى الله عليه وسلم

وامام مالك وبهمين فتوى داده ميشود چنانكه در صحيح مسلم ست از قول آن حضرت صلى الله عليه وسلم

كل مسكر خمر وكل مسكر حرام وفي مسند احمد وصحيح ابن

هر مست كننده شراب ست وهر مست كننده حرام ست ودر مسند امام احمد و صحيح ابن

حبان كل مسكر خمر وكل خمر حرام وما في الكتب الستة الا

حبان ست هر مسكر شراب ست وهر شراب حرام ست وانچه در شش كتاب ست سواى

البخاري من قوله الخمر من هاتين الشجرتين النخلة والعنبة

بخارى از قول آن حضرت شراب ازين دو درخت ست خرما و انگور

وفي لفظ مسلم الكرمة والنخلة وفيه عن جابر ان رجلا

ودر لفظ صحيح مسلم ست انگور و خرما ودر صحيح مسلم روايت ست از جابر كه تحقيق مردى

قدم من اليمن فسأل النبي ص عن شراب يشربونه بارضهم

آمد از يمن پس پرسيد پيغمبر را صلى الله عليه وسلم از شرابى كه مى نوشيدند اهل يمن آنرا در زمين خود

من الذرة يقال له المزر فقال النبي ص او مسكر هو قال نعم

كه ساخته از ذرة گفته مى شود مرآن شراب را مزر پس فرمود پيغمبر صلى الله عليه وسلم آيا مسكر ست آن گفت آن مرد آرى

قَالَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ اِنَّ عَلَى اللّٰهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ اَنْ

وفرمود آن حضرت هر مسکر حرام ست بتحقیق بر خدای عهدیست مر کسیکه بنوشد مسکر را آنکه

يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ وَفِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ

بنوشاند آنرا از طینت خبال ودر صحیح بخاری وصحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ فَقَالَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از بتع وآن نبیذ شهد ست پس فرمود آنحضرت

كُلُّ شَرَابٍ اَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَفِي سُنَنِ اَبِي دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَةَ

هر شرابیکه مست گرداند پس آن حرام ست ودر سنن ابی داود وابن ماجه

وَالتِّرْمِذِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ اِنَّ مِنَ

وترمذی ست از نعمان بن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که البته از

الْحِنْطَةِ خَمْرًا وَمِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا وَمِنَ الزَّبِيبِ خَمْرًا وَمِنَ الْعَسَلِ

گندم شراب ست واز جو شراب ست واز انگور خشک شراب ست واز شهد

خَمْرًا وَفِي سُنَنِ النَّسَائِيِّ وَابْنِ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ

شراب ست ودر سنن نسائی وابن ماجه ست از حدیث عمرو بن

شُعَيْبٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ اَنَّ النَّبِيَّ قَالَ مَا اَسْكَرَ كَثِيرُهُ

شعیب از پدرش از جدوی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزیکه مست میگرداند بسیاری

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَهٰكَذَا رَوَاهُ الدَّارُقُطْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ رض مَرْفُوعًا

پس اندک وی نیز حرام ست ف وهمچنان روایت کرد آنرا دارقطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا

وَعَنْ عَائِشَةَ رض اَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ يَقُولُ كُلُّ مَا اَسْكَرَ مِنْهُ

واز عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر آنچه که مست میگرداند از وی

الْفَرْقُ فَمِلْءُ الْكَفِّ مِنْهُ حَرَامٌ وَفِي لَفْظِ التِّرْمِذِيِّ فَالْحُسْوَةُ مِنْهُ

فرق پس پری کف دست از وی حرام ست ودر لفظ ترمذی ست پس یک جرعه

مِنْهُ حَرَامٌ فَوَضَحَ اَنَّ الْكَثِيْرَ مِنْ هٰذِهِ الْاَشْرِبَةِ مُسَاوٍ لِلْكَثِيْرِ مِنَ الْخَمْرِ

ازان حرام ست پس ظاهر شد که تحقیق بیشتر ازین شرابها برابر است برای کثیر از شراب

فِيْ حُكْمِ الْحُرْمَةِ وَوُجُوْبِ الْحَدِّ فَكَذٰلِكَ الْقَلِيْلُ وَبِهٰذَا تَبَيَّنَ اَنَّ

در حکم حرمت و وجوب حد پس همچنان قلیل و بهمین ظاهر شد که تحقیق

الْقَلِيْلَ فِي الْحُرْمَةِ كَالْكَثِيْرِ لِاَنَّ شُرْبَ الْقَلِيْلِ مِنْهُ لَوْ كَانَ مُبَاحًا

اندک در حرمت مانند بیشتر ست چه تحقیق نوشیدن اندک ازان اگر می بود مباح

لَمَا اَوْجَبَ الْحَدَّ وَاِنْ سَكِرَ مِنْهُ لِاَنَّ السُّكْرَ اِنَّمَا حَصَلَ بِشُرْبِ الْحَلَالِ

هر آئنه واجب نمی شد حد اگر چه مست شود ازان چراکه تحقیق سکر جز این نیست که حاصل شده بنوشیدن حلال

جَمِيْعًا اَوِ اعْتِبَارُ جَانِبِ الْحَلَالِ يَمْنَعُ وُجُوْبَ الْحَدِّ عَلَيْهِ فَاِذَا اجْتَمَعَ

همه و اعتبار کردن جانب حلال منع می کند وجوب حد را پس چون جمع شود

الْمُوْجِبُ لِلْحَدِّ وَالْمُسْقِطُ لَهُ تَرَجَّحَ الْمُسْقِطُ عَلَى الْمُوْجِبِ انْتَهٰى

موجب برای حد و ساقط کننده برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد

مَعَ اخْتِصَارٍ دوم آنکه اشربهٔ مسکره غیر خمر نجس اند بنجاست خفیفه یا غلیظه نزد حنفیه بر علی

با اختصار

اِخْتِلَافٍ عِنْدَهُمْ چنانکه در خزانة الروایات میفرماید فِي الْفَتَاوَى الْعِمَادِيَّةِ مِنْ

اختلافی که نزد ایشان ست در فتاوی عمادیه نقل ست از

كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيْظَةٌ وَنَجَاسَةُ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ

کشف بزدوی نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربه

خَفِيْفَةٌ وَيُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ دُوْنَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ وَفِي الْهِدَايَةِ

خفیف ست و کافر میشود حلال داننده خمر نه باقی اشربه و در هدایه ست

وَنَجَاسَتُهَا خَفِيْفَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ وَغَلِيْظَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ اُخْرٰى وَ

ونجاست اشربه خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

نجاسةُ الخمرِ غليظةٌ فی روایةٍ واحدةٍ انتهی و شیخ عبد الحق

نجاست شراب غلیظ است بروایت واحد یعنی دران اختلاف نیست

در ترجمہ مشکوۃ میفرماید و نجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفہ ست در روایتی و غلیظہ ست در روایتی دیگر انتہی و ہرگاہ خمیر نان با وار مسکر میشود و آن علی اختلاف الروایات یا نجس ست بہ نجاست خفیفہ یا غلیظہ پس حکم خوردن آن حلال نباشد سوم آنکہ ہرگاہ طعام شرب نجاست رقیقہ کند یعنی نجاست بجرم آن در آید باز طہارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست و در صورت عدم طہارتش خوردن آن روا نباشد در خزانۃ الروایات میگوید

فی العنایۃ لو صُبّت الخمرُ فی قدرٍ فیہ لحمٌ و ماءٌ فان لم یُغلَ اللحمُ

در عنایہ ست اگر انداختہ شود شراب در دیگی کہ دران گوشت ست و آب پس اگر جوش دادہ نشود گوشت

مع الخمرِ یطہرُ اللحمُ بالغسلِ ثلثاً فان اُغلیَ بالخمرِ لم یطہرْ انتہی

با شراب پاک شود گوشت بشستن سہ بار پس اگر جوش دادہ شود گوشت با شراب پاک نشود گوشت

و بسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوختہ نمیشود و لہذا وزن نان از وزن اصل آردی کہ از ان نان پختہ باشند زیادہ تر میشود و چون رطوبت ساریہ نجسہ در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود و روایات دالہ برین مطلب دیگر ہم ہست بنا بر اختصار برہمین قدر اکتفا رفت واللہ اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاڑی

میگوید ضعیف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنہ ہرگاہ کہ بعضی احباب جواب این استفتا را دیدہ اسکار تاڑی را انکار می نمودند لہذا برای تنبیہ ناواقفان بہ تحریر این ادلہ پرداختہ مخفی مباد کہ حرمت تاڑی چنانکہ از ادلہ شرعیہ فقہیہ ثابت ست ہمچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داؤد ضریر انطاکی در تذکرۂ خویش میفرماید و لہا افعالٌ اشدُّ من الخمرِ و ہو خیرٌ منہا

یعنی اینکہ می بر آید منہ درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اند شدید از شراب بلکہ تاڑی در ہمہ فعل بہتر ست از خمر و صاحب مخزن الحکمۃ فرمودہ نارجیل عربی نارکیل و جوز ہندی فارسی و ناریل ہندی ست

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی
در اثبات اسکار تاڑی

مغزش را کهوپره نموانند طبعش گرم ست در اول درجه دوم و تر ست در اول درجه غذا بسیار دهد و منی
افزاید و باه انگیزاند و تسخین گرده کرداند و تقطیر بول را نفع دهد و روغنش بواسیر را مفید بود مضر ست بمعده
مصلحش عسل ست و از درخت او آبی که جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب
ثمر و شاخ او را بریده کوزه بران نصب کنند آب دران ظرف جمع میشود او را سیندهی نامند و حلاوت
او یک روز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر ست و بعد از یک روز ترشی پیدا میکند
و آبی که از شاخ نارجیل بی بار که از قسم صحرائی ست باینطور گرفته میشود تاڑی نامند انتهی صاحب برهان قاطع
مینویسد تاڑی بوزن جاری آبی باشد که از درخت تاڑ حاصل میشود مانند شراب نشاء میدهد انتهی منصف
را باید که درین عبارتهای حکما غور کند که اسکار تاڑی بدون مکث یکروز یا یک پهر نزد ایشان ثابت ست
یا نه اگر اسکارش مقید ست مطلب شان حاصل و الا پس قطرۂ تاڑی هرگاه که از درخت میچکد همان وقت
صفت حرمت بسبب سکر دارد و ازینجا باطل گشت زعم آنکسان که میگفتند کوزۂ تاڑی را که از درخت فرود
می آرند اگر همون وقت کسی بنوشد حلال ست که سکر ندارد چراکه فی الفور از درخت برآمده ست بدو وجه **اول**
آنکه سکریت آن ثابت ست بدون قید خواه از درخت فی الفور جدا شده باشد خواه بعد یک پهر یا یک روز
دوم آنکه بتقدیر تسلیم میگوئیم که اجتماع آب تاڑی در ظرف در عرصه یک گهڑی ممکن نیست زیراکه بالتقاطر مفروع
میکند پس بالضرور در عرصه دو روز نهایت قلیل یک روز آب بکوزه جمع خواهد شد و درین عرصه سکر پیدا
خواهد کرد در تابش آفتاب چراکه دفعةً اخراج اینقدر آب از درخت نارجیل باغی که ناریل میگویند و از درخت
نارجیل صحرائی که تاڑ میگویند و از درخت خرما که در حدیث مسلم بلفظ النخلة وارد ست محال ست چنانکه بالا گذشت فقط

سوال از حلت و حرمت حقه

سوال از حلت و حرمت حقه

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ (حرام ست) بر حلت و حرمت حقه چه حکم ست و این
حدیث مَنْ اَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَاَنَّمَا زَنٰى بِاُمِّهٖ سَبْعِيْنَ مَرَّةً وَّمَنْ
هر که خورد از بنگ یک لقمه پس گویا که زنا کرد با مادر خود هفتاد بار و هر که

زَنیٰ بِاُمِّہٖ مَرَّۃً وَّاحِدَۃً فَکَاَنَّمَا هَدَمَ الْکَعْبَةَ
زنا کرد بمادر خود یک بار پس گویا که ویران کرد کعبه را

سَبْعِیْنَ مَرَّۃً وَاَیْضًا مَنْ اَکَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلٰی هٰذَا یَحْشُرُهُ
بهفتاد بار و نیز هر که خورد بنگ را و مرد بر همین حشر خواهد کرد او را

اللّٰهُ فِی الْقِیَامَةِ مَکْتُوْبًا بَیْنَ عَیْنَیْهِ هٰذَا آیِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ
خدا در قیامت حال آنکه نوشته باشد میان هردو چشم او این ناامید شده از رحمت خدا

صحیح ست یا نه چنانچه علاء الدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اهل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و گفته که این قول رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

جواب حضرت مولانا خاتم المحدثین شاه عبدالعزیز قدس سره العزیز مشتمل بر اثبات کراهت تحریمی حقه

اینکه کُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ حدیث نیست و حلت و حرمت حقه اختلاف ست صحیح آن ست که مکروه تحریمی ست از جهت

آنکه بعد ... دهان حقه کش می ماند مثل بیاز نیامده و سیر خام و هم از جهت تشبیه باهل نار که دود از دهان ایشان خواهد برآمد

وَمَنْ اَکَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَکَاَنَّمَا زَنیٰ بِاُمِّهٖ اِلَخ وَیُحْشَرُ مَنْ اَکَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلٰی هٰذَا
ترجمه این بالا گذشته بر بعد ترجمه این مذکور شد

این احادیث در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیک این هر دو کلام صریح معلوم میشود که مجعول و موضوع ست و نوشتن علاء الدین محمد تبریزی در مناب اعتبار ندارد که در مقابل اعتبار قول محدث معتبر ست که مهدسا باشند بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبره را برای تخویف و ترهیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی باشند و تفصیل مسئله حقه اینست که در شیشه تنباکو اصلا وجه حرمت نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این شیشه خالی ازین دو چیز ست پس مباح باشد لیکن استعمال آن باین کیفیت که دخان او را در دهن بکشند بدو وجه از کراهت بهم میرسد یکی آنکه بوی بد که در دهان حقه کش میماند دوم تشبیه باهل نار و اینهم علت کراهت ست چنانچه تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن و در نماز بجهت شرع و ... شده سوم استعمال این وضع مسلم را لباس نار میگرداند و ملابست با نار مکروه ست لاَنَّهَا
صُوْرَةُ عَذَابِ اللّٰهِ ولهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی کراهت آمده و هر چند هر یک ازین وجوه
صورت عذاب خداست بنا بر آنکه آتش

ثانیه مسلم نهی تنزیهی ست اما بسبب اجتماع منجر بکراهت تحریمی شده وبعضی از اهل معقول گفته اند که لفظ کل دخان حرام هرچند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیراکه دخان نزد اهل عقل مرکب از دو جزء ست ارضیت وناریت وهردو حرام اند فالمرکب منهما یکون حراما وجواب این سخن آنکه حرمت ارضیت

پس ترکیب داده شده از آن هردو باشد حرام

وناریت بعلت سمیت ست وچون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نوره در برگ پان و طین ارمنی ومختوم در ادویه پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح ودفع بلغم حرمت نخواهد داشت وبعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ یَغْشَی النَّاسَ هٰذَا

روزیکه بیارد آسمان دودے ظاهر بپوشد مردمان را این

عذاب الیم ۔ عَذَابٌ اَلِیْمٌ استدلال کرده اند از این آیت معلوم شد که دخان آله عذاب ست وآله عذاب استعمال کردن درست نیست وجواب ازین شبهه آنکه صغری وکبری هردو ممنوع اند زیراکه دخان چنانچه آله عذاب ست آله تنعیم هم ثابت در استعمال نمودن ودر حدیث صحیح وارد ست که مَجَامِرُهُمُ الْاَلُوَّةُ یعنی عود رطب را برای بهشتیان در بهشت در مجامر خواهند آورد ونیز استعمال آله عذاب مطلقا ممنوع نیست زیراکه آله عذاب قوم نوح آب طوفان بود

تمام شد تقریر حضرت مولنا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز

رساله عربی در اثبات اباحت حقه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَوْلٰنَا مِنَ النِّعَمِ وَفَتَحَ عَلَیْنَا مِنْ اَبْوَابِ الْحِکَمِ وَ

ستایش مر خدا راست بر آنچه بخشید ما را از نعمتها وکشود بر ما از درهای حکمتها و

كشف عنا حجاب ظلم الجهل نحمده حمداً كثيراً الذي فضلنا على سائر

دور کرد از ما پرده تاریکی را ستایش می کنیم او را ستودن کثیر آنکه بزرگی داد ما را بر همه

الامم واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد

امتها و گواهی می دهم که نیست معبود بحق مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را و گواهی می دهم

ان محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وسلم والصلوة على

که بتحقیق محمد بنده خود است و رسول اوست صلی الله علیه وسلم و رحمت کامله نازل باد بر

سيدنا محمد الذي لولاه ما خلق الله اللوح والقلم اما بعد اعلم

سردار ما محمد که اگر نبودی او پیدا نمی کرد خدا لوح و قلم را اما بعد بدان که

انه تقرر في الشريعة المحمدية ان الاصل في الاشجار الاباحة الا ما علم

بتحقیق ثابت شده در شریعت محمدیه که بتحقیق اصل در درختها اباحت است مگر آنچه دانسته شود

منه الاضرار بالبدن او العقول فانه يحرم لوجوب حفظ العقل و

از این ضرر کردن به بدن یا عقلها پس البته حرام می شود برای وجوب نگاه داشتن عقل و

البدن وهذا الدخان المستعمل من هذه الشجرة ما علمنا فيه اضراراً

بدن و این دود که مستعمل است ازین درخت نه دانستیم درین ضرری

بالعقول والابدان مع مرور الاعصار وكثرة مستعمليها من

بعقلها و بدنها با وجود گذشتن زمانها و کثرت استعمال کنندگان آن از

العوام وذوي الخطاب من علماء الحرمين وبغداد ومصر وغالب

عوام و صاحبان خطاب از علمای مکه و مدینه و بغداد و مصر و اکثر

الاقطار مع ان عقولهم زاكية وآثارهم بكمال عقولهم قاضية و

جوانب زمین با وجود آنکه تحقیق عقلهای اوشان پاکیزه اند اثرهای اوشان بکمال عقلهای آنان حاکم اند و

ابدانهم السليمة لا تعود بشرب الدخان سقيمة فان قلت قد سمع

بدنهای تندرست اوشان نمی گردند بیمار بنوشیدن دود پس اگر گوئی که بتحقیق شنیده

مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ اُمُوْرًا يَتَعَلَّقُ بِهَا فِيْ تَحْرِيْمِهٖ وَزَعَمَ اَنَّهَا دَالَّةٌ

کسی که حرام گردانیده است دود را چند امور که سند می گیرد بآنها در حرمت دخان و گمان کرد که بتحقیق آن امور دلالت کنند هما

عَلَى الْمَنْعِ مِنْهُ بِالتَّحْرِيْمِ كَمَا ذَكَرَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ حَيٰوةُ السِّنْدِيُّ اَنَّ فِيْهِ

بر منع از ان بحرمت چنانکه ذکر کرد شیخ محمد حیات سندی که بتحقیق در دخان

اِضَاعَةَ مَالٍ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ دِيْنِيَّةٍ وَلَا دُنْيَوِيَّةٍ قُلْتُ لَا يَخْفٰى ضُعْفُ

تباه کردن مال است بدون فائده دینی و نه دنیوی گویم پوشیده نیست سستی

هٰذَا الْكَلَامِ لِاَنَّهُ اِنْ اُرِيْدَ اَنْ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ عِنْدَ شَارِبِهٖ فَهٰذَا غَيْرُ

این کلام چرا که بتحقیق اگر اراده کرده شده که البته نیست فائده در ان دخان نزد نوشنده او پس این مسلم

مُسَلَّمٍ بَلْ شَارِبُهٗ يَقِلُّ بَلْغَمُهٗ وَيَلْتَذُّ بِهٖ وَيَرْتَاحُ بِشُرْبِهٖ وَيَحْصُلُ

نیست بلکه نوشنده او قلیل می شود بلغم او ولذت می یابد بوی و خوش می شود بنوشیدن دخان و حاصل می شود

لَهُ النَّشْوَةُ بِاسْتِعْمَالِهٖ كَمَا تَحْصُلُ لِشَارِبِ الْقَهْوَةِ وَلِشَارِبِ الْحَلَاوَةِ

مر او را بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکه حاصل می شود مر نوشنده قهوه را و برای نوشنده شربت

مِنَ السُّكَّرِ وَنَحْوِهٖ وَهٰذِهٖ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ صَارَتْ عِنْدَهٗ مِنَ الْمُسْتَلَذَّاتِ

از شکر و مانند آن و این فائده دنیوی است که گردیده است نزدش از لذتها

بِحَيْثُ لَوْ فَاتَهٗ ذٰلِكَ اَدْرَكَ سَامَةً وَفَقَدَ نَشَاطَهٗ فِيْ اَفْعَالِهٖ وَاَقْوَالِهٖ كَمَا

بطوریکه اگر فوت شود او را آن نوشیدن دریابد اندوه را و گم کند خوشی خود را در افعال خود و اقوال خود چنانکه

لَوْ تَرَكَ الْغِذَاءَ مَثَلًا وَاِنْ اُرِيْدَ اَنَّهٗ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ لِكُلِّ اَحَدٍ فَلَا يَخْفٰى بُطْلَانُهٗ

بگذارد غذا را مثلا و اگر اراده کرده شده که بتحقیق نیست فائده در دخان برای هر کسی پس پوشیده نیست بطلان او

لِاَنَّهٗ لَا يُعْتَبَرُ فَائِدَةُ كُلِّ اَحَدٍ فِيْمَا يَفْعَلُهُ الْاِنْسَانُ ضَرُوْرَةً عَقْلِيَّةً وَعُرْفِيَّةً

چرا که معتبر نمی شود فائده هر کس در انچه میکند آنرا انسان بجهت ضرورت عقلی و عرفی

وَاتِّفَاقِيَّةً بَلِ الْعِبْرَةُ فِيْ مُسْتَعْمِلِهٖ فَاِنَّهٗ لَا يُقَالُ فِيْ حَقِّ اِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ فِيْ

و اتفاقی بلکه اعتبار فائده در استعمال کننده اوست پس بتحقیق گفته نمی شود در حق خرچ کردن درم ها در

لذّته اضاعة مال فان قلت انّ هذا انفاق المال وهو اسراف قلت

لست دخان را ضائع کردن مال نیست پس اگر بگوئی که بتحقیق این خرج کردن مال است و او اسراف است گویم

نعم استدلّ من حرّمه بانّ ذلك اسراف ولكنّه ليس باسراف لانّ

آری دلیل گرفته است هر که حرام گرداننده است دخان را بانکه آن اسراف است ولیکن او اسراف نیست چه تحقیق

حقيقة الاسراف اضاعة المال الكثير في غرض خسيس وقيل انّه الانفاق

حقیقت اسراف ضائع کردن مال کثیر است در مطلب خسیس وبعضی گفته اند که اسراف خرج کردن مال

في مجاوزة الحدّ كذا قاله المناوي في كتاب التعريفات ولا يدخل

در تجاوز کردن حد همچنان گفته است او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات است ودر داخل نمی شود

شرب الدخان في هذا الرسم بحال وذلك لانّه ينفق يسيرا من ماله

نوشیدن دود حقه درین تعریف بهیچ حالت و آن برای اینکه البته او خرج می کند اندکی را از مال خود

لنفع يعود اليه في بدنه من دفع البلغم والرياحات وللذّة يريدها

برای نفع که باز می گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و بادها و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فهو كما ينفق ماله في سكّر يشرب منه شرابا يلتذّ به ويدفع عنه الابخرة

پس آن خرج کردن مانند خرج کردن مال اوست در شکر که می نوشند از ان شربت را که لذت می یابد بوی ودور میکند از ان بخارهای

الحارّة والظمأ ونحو ذلك فكيف يليق لناظر ان يقول انّه داخل تحت

گرم را وتشنگی را ومانند آن پس چگونه سزاوار است برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج است زیر

قوله تعالى انّ الله لا يحبّ المسرفين وتحت قوله تعالى انّ المبذّرين

قول او تعالى بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را واز زیر قول او تعالى بتحقیق اسراف کنندگان

كانوا اخوان الشياطين على انّه غرض غير خسيس عند شاربه فهو غير

هستند برادران شیطانان علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضی است غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

داخل في الحدّ فان قلت فيه تضييع الاوقات والاسراف فيه بهذا الاعتبار

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در آن رایگان کردن اوقات است واسراف در ان باین اعتبار است

لأنّ شاربه يضيّع يومه وليله بقبضه في فيه ويمتصّه وقلّ المباحات

چه البته نوشنده حقه را رایگان می کند روز خود را وشب خود را بگرفتن حقه در دهن خود و می کشد دود او را و اگر چه چیزهای مباح

لا يعرف الاسراف فيها الّا باخبار مستعملها او بقرائن تظهر عليه قال الشيخ

شناخته نمی شود اسراف در آن چیزها مگر بخبر دادن استعمال کننده آنها یا بقرینه هائی که ظاهر شوند برو گفت شیخ

محمّد عابد المكّي وقد اطّلعت على رسالة الّفها بعض العلماء الصنعاني اعني

محمد عابد مکی و بتحقیق خبر دار شدم بر رساله که تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعا اعنی

السيّد محمّد الامير بن اسمعيل الصنعاني الناس في المباحات مختلف الاحوال

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی مردمان در مباح ها مختلف الحال اند

منهم من يكتفي باكل اللحم القليل ومنهم من لا يكفيه الّا الكثير وكذا الجماع و

بعضے از انها شخصی ست که اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک و بعضے از انها کسی ست که کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار همچنان جماع

غيره من صحبة النساء ومعاشرتهنّ وشارب هذا الدخان كمستعمل سائر

غیر آن از صحبت زنان و معاشرت آنها و نوشنده این دود مانند استعمال کننده همه

المباحات منهم من يكفيه القليل ومنهم من لا يكفيه القليل كشارب القهوة

مباحات ست بعضے از انها کسی ست که کفایت می کند او را اندک و بعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند آنرا اندک مانند نوشنده قهوه

نقل عن رجل من اهل العراق اسمه الشيخ محمود ويكنى بشيخ احمد بن تامر

نقل کرده شده است از مردی از اهل عراق که نامش شیخ محمود ست و کنیت کرده میشود بشیخ احمد تامر

العراق وكان من شيوخ بادية العراق وكان يشرب قهوة البنّ كلّ وقت

عراق و بود از پیران بیابان عراق و بود که می نوشید قهوه بن را هر وقت

ثلثة اوقات اليوم بقدر خمسة وعشرين فنجانًا او ازيد من ذلك وكان يتمنّى

سه وقت در یک روز باندازه بست و پنج پیاله یا بیشتر از ان و بود که آرزو میکرد

القهوة القشريّة ولا ينالها لانّ مسافتها كانت بعيدة عن وطنه قوله لو كنت

قهوه قشریه را و نمی یافت آنرا چرا که بتحقیق مسافت آن قهوه بود دور از وطنش قول او اگر بودم

اشرب القشرية فلا اشرب الماء وذكر الفقير عن رجل ايضا قال اني دخلت

من نوشیدم قهوه قشریه را پس نمی نوشیدم آب را و ذکر کرد این فقیر از مردی نیز گفت که بتحقیق داخل شدم

اليمن وصاحبت رجلا من اهل المدينة مدينة الرسول صلى الله عليه

در یمن و مصاحب شدم مردی را از اهل مدینه مدینه پیغمبر صلی الله علیه

وسلم ساكن اليمن واسمه السيد مصطفى المدني وكان يشرب

وسلم باشنده یمن و نامش سید مصطفی ست باشنده مدینه و بود که می نوشید

القهوة القشرية كل يوم بقدر رطل ونصف بالبغدادي وقوله ما شربت

قهوه پوست بن هر روز باندازه یک و نیم رطل بغدادی و قول او نه نوشیدم

الماء مدة ثلثين سنة وكان عمره يبلغ من السنين خمسة وثمانين

آب را از مدت سی سال و بود عمرش که رسیده بود از سالها هشتاد و پنج سال

يكتفي بالقهوة القشرية كلما عطش يشرب القهوة القشرية وكذا

اکتفا می کرد بقهوه قشریه هر گاه تشنه می شد می نوشید قهوه پوست بن را و همچنان

سائر الحلاوات فان قلت ان شربها عبث والعبث حرام قلت قال

همه شیرینیها پس اگر بگوئی که بتحقیق نوشیدن وی عبث ست و عبث حرام ست گویم گفت

المناوي والعبث ارتكاب امر غير معلوم الفائدة وقيل هو الاشتغال

مناوی و عبث اختیار کردن چیزیست که فائده او معلوم نباشد و گفته شده که آن باز ماندن

عما به النفع بما لا نفع فيه وقيل ان يختلط بعمل لعب وقالوا ما ليس فيه

از انچه که بوی نفع ست بانچه نفع نیست و گفته شده اینکه بیامیزد بعمل او بازی و گفته اند براینچه که نیست در ان

غرض صحيح انتهى ولا يخفى ان شارب هذا الدخان له غرض صحيح

غرض صحیح انتهی و پوشیده نیست که نوشنده این دخان مراو را غرضی ست صحیح

كما قررناه سابقا نعم من لا يعرفه ولا له غرض في استعماله يكون

چنانکه تقریر کردیم او را سابق آری کسیکه نمی شناسد آنرا و نیست مراو را غرض در استعمالش می باشد

عبثاً في حقه لكنه لا يحرم في حق غيره وهو نظير صاحب المرة الصفراوية

عبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیراو و آن مانند صاحب تلخه صفراوی ست که

يتنفر طبعه عن العسل ولا يمكنه أن يساعد طبعه على استعماله ولا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد وممکن نمی شود او را اینکه موافقت کند او را طبیعت وی بر استعمال شهد و

يحرم بذلك في حق غيره ولا يعد الغير عابثاً باستعماله فإن قلت إنه

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیراو و شمار کرده نمی شود غیراو عبث کننده باستعمال شهد پس اگر گوئی که تحقیق آن

خبيث لرائحته تستخبثه الطبائع السليمة وتتنفر منه وقد يحصل

دخان بد بوست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه ونفرت میکنند از ان وگاه حاصل می شود

عن رائحته صداع قلت نعم ولكن ما هو بأخبث رائحة من الكراث و

از بوی وی درد سر گوئیم آری ولیکن نیست آن دخان بد تر از روی بو از گندنا و

الثوم والبصل والحلتيت وهذه الأشياء مباحة قطعاً ثم إن هذا

سیر و پیاز و انگژد واین چیزها مباح اند یقیناً باز البته این

الاستخباث في حق من لا يستعمله لعدم شربه وعدم المماسة لقربه

پلید شمردن در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او وعدم اتصال برای نزدیکی او

وأما شاربه فيراه من الطيبات كما أن البقال الذي يباشر الكراث

و اما نوشنده آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزها چنانکه البته بقال آنکه مباشر می شود گندنا را

زرعاً وبيعاً وشراءً لا يعدها من الخبائث ولا يتنفر طبعه منها فإن قلت

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او از ان پس اگر گوئی که

قد قال الله تعالى ويحرم عليهم الخبائث وهذا من الخبائث قلت هذه

بتحقیق فرمود خدای تعالی وحرام می کند بر ایشان پلیدها واین دخان از پلید هاست گوئیم باین

الآية استدل من حرم الدخان كابن حجر والقاضي حسين ولا يزال

آیت دلیل می گیرد کسی که حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین وهمیشه اند

النَّاظِرُونَ يَسْتَدِلُّونَ بِهَا فِي اَمْثَالِ هٰذِهِ الْمَحَلَّاتِ وَهُوَ وَهْمٌ يُتَابِعُهُ
بینندگان که دلیل می آرند بآن آیت درگمانند های این مقامات و آن وهم است که پیروی می کنند از
النَّاظِرُونَ بِقُصُورِهِمْ عَنْ تَحْقِيقِ مَعْنَى الْآيَةِ وَتَحْقِيقُهُ اَنَّهُ تَعَالٰى لَمْ يُفَصِّلْ
بینندگان [illegible] تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نکرد
فِي الْآيَةِ [illegible] الطَّيِّبَاتِ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا بِهٰذِهِ الْآيَةِ بَلْ حَكَمَ تَعَالٰى
در آیت پلیدها را و پاکیزه ها را و حرام نکرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی
بِاَنَّهُ يَجِدُ اَهْلُ التَّوْرٰةِ وَالْاِنْجِيلِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكْتُوبًا
باینکه البته می یابند صاحبان توریت و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده
عِنْدَهُمْ فِي الْكِتَابَيْنِ مَوْصُوفًا بِصِفَةِ اَنَّهُ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ
نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام کند
الْخَبَائِثَ فَاِذًا كُلُّ مَا اَحَلَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَمَا
خبائث را پس این وقت همه آنچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات است و آنچه
حَرَّمَهُ فَهُوَ مِنَ الْخَبَائِثِ فَالْمُرَادُ اَنَّ الطَّيِّبَ وَالْخَبِيثَ شَرْعِيَّانِ فَالْخَمْرُ
حرام کرد آنرا پس آن از خبائث است پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعیی اند پس شراب
مِنَ الْخَبَائِثِ مَعَ اَنَّ الْعَرَبَ كَانُوا يُطَيِّبُونَهَا وَهُمْ اَهْلُ الطَّبَائِعِ السَّلِيمَةِ
از جمله خبائث است باوجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند
بَلْ كَانُوا يُسَمُّونَهَا طَيِّبَةً وَيُسَمُّونَ الزِّنَا وَالْخَمْرَ طَيِّبَيْنِ وَهُمَا شَرْعًا مِنَ الْخَبَائِثِ
بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا را و شراب را پاکیزه و هر دو از روی شرع از خبائث اند
وَالْكُرَّاثُ مِنَ الْخَبَائِثِ عِنْدَ الطَّبَائِعِ مَعَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ
و گندنا از خبائث است نزد طبیعت ها باوجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله
وَسَلَّمَ جَعَلَهَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمِسْكُ وَالْعَنْبَرُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمَغْصُوبَانِ
وسلم گردانید آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند و هر دو غصب کرده شده

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يُعْرَفُ الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُولُ السَّلِيمَةُ

از خبیثها اند پس نمی‌شناسد خبیث و طیب را مگر شارع نه عقلهای سلیم

وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و طبیعتهای پاک و حاصل سخن آنکه طیبات چیزے ست کہ حلال کرد او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوسُ طَيِّبًا يُسَمَّى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ مَا اسْتَعْمَلَ فِيهِ الطَّيِّبُ بِالْحَلَالِ

پس اگر شمار کرد آنرا نفسها طیب نامیده شود طیب در عرف و تحقیق تفسیر کردند قدما طیب را به حلال

وَالْخَبِيثُ بِالْحَرَامِ كَمَا سَرَدَهُ أَئِمَّةُ التَّفْسِيرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ وَأَخْرَجَ ابْنُ

و خبیث را به حرام چنانکه بیان کردند آنرا علمای تفسیر در آیت شریف و روایت کرد ابن

الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ

منذر از ابن جریج در تفسیر قول او تعالی و حلال می‌کند برای اوشان طیبات را یعنی حلال

وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ

و روایت کرد ابن جریر و ابن حاتم و بیهقی در سنن خود از عبدالله بن عباس رضی

اللهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ

الله عنهما در قول او تعالے و حرام میکند بر اوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و

الزِّنَا انْتَهَى وَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى

زنا آخر شد و چون شناختی آنرا پس بدانکه تحقیق این درخت دانسته نشد که تحقیق پیغمبر صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلَى تَحْرِيمِهَا دَلِيلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا

الله علیه و سلم حرام کرد آن درخت را و دلالت نکرد بر حرمت آن دلیل یقینی و نه دلیل ظنی و نه

قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِينَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقَى لَهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ

قیاس مجتهدین پس داخل نمی‌شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می‌ماند برائے آن نام طیبات

بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّهُ مِمَّنْ يُقَرِّرُ الْاِسْتِدْلَالَ بِالْآيَةِ بِقَوْلِهِ الْقُرْآنُ نَزَلَ

باعتبار اصل و تعجب ست همه آن تعجب از کسے که تقریر می‌کند استدلال را با آیت و می‌گوید که قرآن نازل شده

بلغة العرب فما استخبثوه فهو الخبيث وما لم يستخبثوه فهو الطيب

بلغت عرب پس انچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث ست و انچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب ست

ثم لا يعلم ان العرب استطابت المحرمات من الميتة والدم فانا اتعجب

و بعد ازین مستدل که تحقیق عرب پاک دانسته اند محرمات را از مردار و خون پس من تعجب میکنم

ممن يتعاطى الاستدلال بالآيات دون معرفة معانيها وما ورد

از کسی که بدست می آرد استدلال را بآیات بدون شناختن وی برای معانی آیات و برای آنچه وارد شده

فيه ولا اظن هذا يحل لعالم يتعاطى به فان قلت قال المحرم اعني الشيخ محمد

دران چیز و گمان نمی کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد بآن استدلال پس اگر گوئی که گفت محرم اعنی شیخ محمد

حيوة السندي ان الدخان متولد من النار وقد قال النبي صلى الله

سندی که بتحقیق دخان پیدا شده ست از آتش و حال آنکه بتحقیق فرمود پیغمبر صلی الله

عليه وآله وسلم ان الله لم يطعمنا نارا والنار طعام الكفار في جهنم

علیه و آله وسلم بتحقیق خدا طعام نه گردانید برای ما آتش را و آتش طعام کفار است در دوزخ

بئس القرار فهو حرام قلت هذا الكلام يمجه الاستماع ويستحيي برقمه

(ای الدخان)

که بد قرار ست پس آن حرام ست گویم این کلام دفع می کند آنرا شنیدن و شرم می کند بنوشتن آن

اليراع ويحرم عليك بهذا الاستدلال الاستنشاق بالعود والمسك

قلم و حرام می شود بر تو باین استدلال بوی گرفتن به عود و مشک

والعنبر والتبخر بهما وقد ثبت ان الطيب مما حبب الى المختار و

و عنبر و بخور گرفتن بآنها و بتحقیق ثابت شده که البته طیب از چیزی ست که دوست داشته شده است برای

هذه الاشياء طيبها الناس منها الدخان وهو غير محرم بسبب انه

و این اشیا را پاکیزه کردند بهار مردمان از جمله آنها ست دخان و او نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او

جزء النار وحديث لم يطعمنا نارا قال صلى الله عليه وسلم مستنكرها

جزء آتش ست و حدیث لم يطعمنا نارا فرمود صلی الله علیه و سلم در حالیکه منکر بود آنرا

أكل الطعام الحار مع أنه لم يحرم بذلك فإن قلت قال المحرم موت
خوردن طعام گرم را با وجودی که بتحقیق آن حضرت حرام نه کرده آن خوردن آن بسبب آن حرارت اگر گوئی گفتند محرم
فيه إضرار بالعقل وتقبيح لصورة شاربه وفي الحديث إن الله خلق
که در دخان ضرر است بعقل و زشت کردن است برای صورت نوشنده دخان و در حدیث است که بتحقیق خدا پیدا کرد
آدم على صورته أي صورة آدم ولا يجوز عود الضمير إليه تعالى لأنه
آدم را بر صورت آن یعنی بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوی خدای تعالی چراکه البته
لا يطلق عليه الصورة لأن أسماءه توقيفية ولا يقال قد أطلقها
اطلاق کرده نمی شود بخدای تعالی لفظ صورت بتحقیق نام های خدا توقیفی اند و گفته نشود که بتحقیق اطلاق کرده است
الله تعالى على نفسه لأنه استدلال بمحل النزاع كما لا يخفى وقد ورد في
خدای تعالی صورت را بر ذات خود چراکه این استدلال است بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و بتحقیق وارد شده در
الحديث رفع السعال احترازا من قبح الصورة أن الإضرار بالعقل
حدیث دور کرد سرفه برای احتراز کردن از زشتی صورت گو هم ضرر کردن [illegible] بعقل
لم يقل أحد من الأطباء ولا من أهل التجارب والتجربة أحد مواد البرهان
نه گفت آنرا کسی از طبیبان و نه صاحبان تجربه و تجربه یکی از مادهای برهان است
كما علم في علم الميزان وقد تقدم تقرير ذلك وإنما تقبيح الصورة به
چنانکه دانسته شده در علم منطق و بتحقیق مقدم شد تقریر آن و جز این نیست که زشت کردن صورت در دخان
باعتبار أن الشارب يفتح فاه ويخرج الدخان من فمه ولا يخفى أن هذا
باعتبار آنست که بتحقیق نوشنده می کشاید دهن خود را و بیرون می آرد دود را از دهن خود و پوشیده نیست که بتحقیق این
ليس تقبيحا ولا يوجب تحريما ومثل ذلك يقع عند أكل الطعام وغيره
نیست زشت کردن صورت و موجب نمی شود حرمت را و مانند آن واقع می شود نزد خوردن طعام و جز آن
عند الاستصعاد وإنما نهى الرسول صلى الله عليه وسلم عن الوشم
نزد بالا رفتن و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نیلگون کردن بدن و

قال في الواشمات المغيرات وقد كتب أهل السلف مثل ابن حجر و
فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند بتحقیق نوشتند علمای سلف مانند ابن حجر و
غيره من الأئمة رضي الله عنهم وأما هذا أي الدخان فلا تغيير فيه
سوای ایشان از امامان خوشنود است خدا ازیشان واما این یعنی دخان پس نیست تغییر در ان
لخلق الله تعالى وقال المحرمون قد ورد في الحديث النهي عن السعال
برای پیدایش خدای تعالی و گفتند حرام کنندگان دخان بتحقیق وارد شده در حدیث منع از سرفه
احترازا من قبح الصورة قلنا المعروف في الحديث الأمر بكظم الفم عند
برای احتراز کردن از زشتی صورت گوییم مشهور در حدیث حکم است به بند کردن دهن نزد
التثاؤب والجشاء والعطاس ودفعه ما استطاع لأن خلافه يحبه
خمیازه و آروغ و عطسه و دفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد خلاف او دوست میدارد آنرا
الشيطان ويضحك كما في كتب الحديث ولم أجد في التتن أي التنباك
شیطان و میخندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث است و نه یافتم در تتن اے تنباکو
حديثا فإن قلت قد قال المحرمون فيه رائحة كريهة وقد قال النبي
حدیثی را پس اگر بگوی بتحقیق گفتند محرمون در ان دخان بوی بد است و بتحقیق فرموده پیغمبر
صلى الله عليه وسلم إن الله طيب لا يقبل إلا طيبا قلت مسلم قبح
صلی الله علیه وسلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گویم مسلم است زشتی
رائحته عند غير شاربيه لا عندكم إلا أنه ليس بأقبح رائحة من الكراث
بوی او نزد سوای نوشندگان دخان یا نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا
وقد سلف أنه لا يقتضي قبح الرائحة تحريمها وإنما نهى النبي صلى الله
و بتحقیق گذشت که نه بر او تقاضا می کند زشتی بوی حرمت را و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله
عليه وسلم عن أكل الكراث عند غشيان المساجد لئلا يؤذي
علیه وسلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

برائحتہ الملئکۃ والمؤمنین وھکذا نقول لا یقرب شارب التتن

بہ بوی خود فرشتہ ہا را و مسلمانان را وہمچنان می گوییم کہ نزدیک نشود نوشندہ تنباکو کسی

الذي لہ رائحۃ خبیثۃ في المساجد والتنباک فیہ انواع نوع لا رائحۃ

مراورا بوی پلید است در مسجد ہا و تنباکو در وی چند اقسام اند قسمی کہ نیست بوی

فیہ لا یحرم علیہ دخول بیت اللہ ولا یحرم علیہ اجماعاً ونوع منہ قبیح

در آن حرام نمی شود بروی داخل شدن در خانہ خدا و حرام نمی شود بروی بجماعتہا و بعضی از آن زشت

الرائحۃ یمنع مستعملہ عنہا واما قولہ ان اللہ طیب لا یقبل الا الطیبات

بوست کہ باز داشتہ می شود استعمال کنندہ وی از جماعتہا و اما قولش کہ بتحقیق خدا پاکیزہ است قبول نمی کند مگر پاکیزہ را

فذلک فیما یتقرب بہ الیہ وشرب ھذا الدخان لیس بقربۃ انما ھو

پس آن در چیزی ست کہ نزدیکی حاصل کردہ میشود بوی سوی خدا و نوشیدن این دود نیست نزدیکی بجز این نیست کہ وی

مباح استعمالہ لنفسہ طلباً لراحتہا واما ذکر حدیث ان اللہ طیب

مباح ست استعمال او برای ذات او بجہت طلب کردن خوشی نفس و اما ذکر کردن حدیث کہ البتہ خدا پاکیزہ است

لا یقبل الا الطیبات فھو وضع للحدیث في غیر محلہ اما اولاً فلما عرفت

قبول نمی کند مگر پاکیزہ را پس آن نہادن ست مر حدیث را در غیر مقام او اما اولا پس برای آنچہ شناختی کہ

ان ھذا التنباک لا یسمی خبیثاً شرعاً فانہ اسم للمحرم ولا لغۃ وما ھو

بتحقیق این تنباکو نامیدہ نمی شود خبیث از روی شرع چہ البتہ خبیث نام است مر محرم را و نہ از روی لغت و نیست آن

الا مثل مالہ السبخۃ التي تعافہا النفوس وھو من لم یکن یعتادھا

مگر مانند چیزی کہ مراور است نمکینی کہ مکروہ می دانند آنرا نفوس آنکسان کہ نیست عادت می کند آنرا

وقد اکل سید الطیبین صلی اللہ علیہ وسلم وقد عاف اکل الضب

و بتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی اللہ علیہ وسلم و بتحقیق مکروہ پنداشت خوردن گوسار

واکل بحضرتہ من لا یعافہ واما ثانیاً فان قولہ صلی اللہ علیہ وسلم

و خورد روبروی آن حضرت کسی کہ مکروہ نہ پنداشت آنرا و اما دوم پس البتہ قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ

لا يقبل الا طيبا ورد في سياق ما يتقرب به وشارب التتن لا يعد له

قبول نمی کند مگر پاکیزه را وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی با او کرده شود ونوشنده تنباکو نمی انگارد او را

قربة كما عرفت واما ثالثا فالمراد من الطيب في الحديث هو الحلال فانه

قربت چنانکه شناختی واما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال است پس تحقیق

اخرج احمد ومسلم والترمذي وابن المنذر وابن حاتم من حديث

روایت کرد امام احمد ومسلم وترمذی وابن منذر وابن حاتم از حدیث

ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها

ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای

الناس ان الله طيب لا يقبل الا طيبا وامر المؤمنين بما امر به المرسلين

مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را وحکم کرد مسلمانان را بآنچه حکم کرد بوی پیغمبران را

فقال يا ايها الذين امنوا كلوا من الطيبات واعملوا صالحا ثم ذكر

پس فرمود ای آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزه ها وعمل کنید شایسته باز ذکر فرمود

الرجل يطيل سفره اشعث اغبر ومطعمه ومشربه حرام وملبسه

مردی را که دراز کرد سفر خود را در حالیکه ژولیده موی است غبار آلوده وطعام وشرابش حرام است وپوشاک او

حرام وغذي بالحرام يمد يده الى السماء يقول يا رب يا رب فاني

حرام است وخورش کرده شده بحرام دراز می کند دست خود را بسوی آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا

يستجاب له لذلك فالحديث اخبار بان الطيب هو الحلال واذا

قبول کرده شود مراو را از آن سبب پس حدیث اخبار است باینکه البته طیب آن حلال است وچون

عرفت هذا الذي تتبعناه وان ادلة المحرمين غير ناهضة على مدعاهم

شناختی این را که استقرا کردیم آنرا وتحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود شان

تبين لك ان هذا الدخان المذكور في صدر السؤال من المباحات

ظاهر شد مر ترا که تحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحات

الحَلَالِ وَعَرَفْتَ أَنَّهُ لَا يَلِيقُ بِالعَالِمِ التَّقِيِّ الاسْتِدْلَالُ بِآيَةٍ أَوْ حَدِيثٍ

حلال ست وشناختی که بتحقیق سزاوار نیست عالم پرهیزگار را دلیل گرفتن بآیت یا حدیث

إِلَّا بَعْدَ تَحْقِيقِ مَعْنَاهُ وَأَنَّ مَا يُقَامُ تَحْرِيمُهُ لِشَيْءٍ أَوْ تَحْلِيلُهُ لِمَا أَحَلَّ

مگر بعد ثابت کردن معنی او و بتحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن و آنرا که حلال کرده

اللّٰهُ مَقَامٌ صَعْبٌ خَطِرٌ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ

خدا مقامی ست دشوار خوفناک چه خدای تعالی می فرماید و مگوئید مر آنچه را که بیان می کنند

أَلْسِنَتُكُمُ الكَذِبَ هٰذَا حَلَالٌ وَهٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ الكَذِبَ

زبانهای شما دروغ را این حلال ست و این حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را

الآيَةَ وَلَا تَقُلْ لِي فَأَنْتَ الآنَ سَاعٍ فِي تَحْلِيلِ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ فَإِنِّي أَقُولُ

تا آخر آیت و مگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت پس من میگویم

لَسْتُ سَاعِيًا فِي تَحْلِيلِ مُحَرَّمٍ بَلْ أَبْقَيْتُ مَا أَبْقَاهُ اللّٰهُ حَلَالًا بِالأَصَالَةِ

که نیستم سعی کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته بود او را خدا حلال بالاصالت

وَأَثْبَتُّ أَنَّهُ لَمْ يُقِمِ المُحَرِّمُ عَلَى تَحْرِيمِهِ بُرْهَانًا يَخْرُجُ بِهِ عَنْ ذٰلِكَ الأَصْلِ

و ثابت کردم که بتحقیق قائم نکرد محرم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل از آن اصل

نَعَمْ بَعْدَ مَا تَقَرَّرَ أَنَّ الدُّخَانَ مِنَ المُبَاحَاتِ وَمِنْ قِسْمِ الحَلَالِ البَيِّنِ

آری بعد آنچه که ثابت شده که بتحقیق دخان از چیزهای مباح ست و از قسم حلال ظاهر ست

فَلَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَغْرِقَ أَوْقَاتَهُ فِي اسْتِعْمَالِهِ وَيُذْهِبَ نَفِيسَ عُمُرِهِ

پس سزاوار نمی شود مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان و ببرد نفیس عمر خود را

فِي امْتِصَاصِ دُخَانِهِ وَيَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ذِكْرِ المَوْلَى بِلِسَانِهِ وَيَجْعَلُهُ

در مکیدن دخانش و مانع شود میان او و میان ذکر خدا بزبان او و بگرداند آنرا

مِنْ مُهِمَّاتِ شَأْنِهِ كَمَا هُوَ دَأْبُ مُسْتَعْمِلِيهِ وَالعَاكِفِينَ عَلَيْهِ وَالبَاذِلِينَ

از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست و ملازمت کنندگان بر دخان خرج کنندگان

أَمْوَالَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ ذَٰلِكَ لَيْسَ مِنْ كِتَابِ السَّائِرِينَ إِلَى اللّٰهِ بَلِ الْمُؤْمِنُ

مالهای خود را دران نخلی تحقیق آن نیست طریقه سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التَّقِيُّ يَحْرِصُ عَلَى الْإِنْفَاقِ أَوْقَاتِهِ وَأَمْوَالِهِ فِيمَا يَقْرُبُ إِلَى مَوْلَاهُ وَيَزِيدُهُ

پرهیزگار رغبت می کند بر خرج کردن اوقات خود و مالهای خود در آنچه نزدیک کند او را بسوی مالک او و زیاده کند

مِنْ تَقْوَاهُ وَيَتَّخِذُ مِنَ الْمُبَاحَاتِ قَدْرَ مَا يُعِينُهُ عَلَى الطَّاعَاتِ فَالْإِفْرَاطُ

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح بآنقدر که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

فِي الْاِشْتِغَالِ بِهَا فَاعِلُهُ مَذْمُومٌ كَمَا أَنَّ الْمُفْرِطَ فِي تَرْكِهِ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ

در اشتغال بآنها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک آنچه حرام کرده است خدا

مَلُومٌ وَخَيْرُ الْأُمُورِ السَّائِقَاتُ إِلَى الْهُدَى وَشَرُّ الْأُمُورِ الْمَذْمُومَاتُ

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها کشنده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

الْمُحْدَثَاتُ الْبَدَائِعُ وَقَدْ كَانَ مَنْ لَهُ إِيتِسَاءُ نَبِيِّنَا خَيْرِ الْبَشَرِ صَلَّى اللّٰهُ

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مر او راست اقتدای پیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنَامُ وَيَقُومُ وَيُفْطِرُ وَيَصُومُ وَيَنْكِحُ النِّسَاءَ كَمَا قَالَ ذَٰلِكَ

علیه وسلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه میدارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حِينَ بَلَغَهُ أَنَّ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادُوا تَرْكَ الْمَنَامِ وَبَعْضُهُمْ أَرَادُوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحاب او اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مُدَاوَمَةَ الصِّيَامِ وَالْآخَرُ أَرَادُوا الْاِنْقِطَاعَ عَنِ النِّكَاحِ وَالتَّبَتُّلَ وَ

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی را از خلق و

لْنَقْتَصِرْ عَلَى هَٰذَا الْمِقْدَارِ مِنَ الْمَقَالِ فِي جَوَابِ السُّؤَالِ وَاللّٰهَ نَسْأَلُهُ

باید که اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم او را

الثَّبَاتَ عَلَى مَا يَرْتَضِيهِ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ثابت ماندن بر آنچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش خدا راست پروردگار جهان

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَمَوْلٰنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ

و درود فرستد خدا بر سردار ما و مولای ما محمد و بر اولاد او و یاران او همه جا

قَدْ تَمَّتْ هٰذِهِ الرِّسَالَةُ

تحقیق تمام شد این رساله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ الشَّرِيْعَةُ هِدَايَتُهٗ وَالْبِدْعَةُ

ستایش مر خدا راست آنکه شریعت راه نمودن اوست و بدعت

ضَلَالَتُهٗ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ اَظْهَرَ اَحْسَنَ الطَّرِيْقِ وَعَلٰى

گمراه کردن اوست و رحمت کامله و سلام نازل باد بر کسیکه ظاهر نمود نیکوترین راه ها و بر

اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ هُمْ مَصَابِيْحُ الظُّلْمَةِ اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَقَلْتُ هٰذِهِ

اولاد او و یاران او آنانکه اوشان چراغهای تاریکے اند اما بعد پس بتحقیق نقل کردم این

الرِّسَالَةَ مِنَ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ وَسَمَّيْتُهَا رَدَّ الْمُلْحِدِيْنَ بَابٌ فِيْ شُرْبِ

رساله را از کتابهای معتبر و نامیدم آن رساله را رد الملحدین این باب ثابت ست در نوشیدن

الدُّخَانِ اِعْلَمُوْا اَنَّ شُرْبَ الدُّخَانِ اِسْرَافٌ وَّتَبْذِيْرٌ وَّعَبَثٌ وَّيُسَمّٰى

دود یعنی حقه بدانید که بتحقیق نوشیدن دود اسراف ست و تبذیر و بازے و نامیده می شود

فَاعِلُهٗ مُسْرِفًا وَّمُبَذِّرًا وَّعَابِثًا فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنَّ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ

فاعلش اسراف کننده و تبذیر کننده و بازی کننده پس فرمود خدای تعالی بتحقیق اسراف کنندگان اوشان یاران

النَّارِ وَاِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيٰطِيْنِ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ

دوزخ اند و بتحقیق تبذیر کنندگان هستند برادران شیطانها آیا پس گمان کردید چنین نیست بدرستیکه آفریدیم شما را

عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ وَفِيْ تَفْسِيْرِ الْجَلَالَيْنِ التَّبْذِيْرُ الْاِنْفَاقُ

بی فائده و بتحقیق شما بسوی ما رجوع کرده نخواهید شد و در تفسیر جلالین ست تبذیر خرج کردن ست

اسراف بالکسر ... بے اندازه ... گزاف خرچ کردن ... صرف نمودن ۱۲ ص ... [illegible] ... کردن بابسراف ... قال الحموی فی شرح الاشباه الفرق بین التبذیر و الاسراف ان التبذیر تجاوز فی موضع الحق فهو جهل بمواقع الحقوق و الاسراف تجاوز فی الکمیة فهو جهل بمقادیر الحقوق ذکره صاحب الکشف ۱۲

في غير طاعة الله ومعنى الإسراف والتبذير واحد وفي المعدن شرح

در غير طاعت خدا و معنى اسراف و تبذير يكيست و در معدن شرح

كنز الدقائق قال الإمام بدر الدين الكردري العبث الفعل الذي

كنز الدقائق ست گفت امام بدر الدين كردري عبث فعلي ست كه

فيه غرض ولكن ليس بشرعي وقال البغوي تحت قوله تعالى إن الذين

دران غرض ست وليكن مشروع نيست وگفت بغوي زير قول او تعالى بتحقيق آنانكه

كفروا سواء عليهم بين الكفر على أربعة البدعة المذمومة وهوى النفس

كافر شدند برابر است بر او شان بيان كرده شده است بر چهار قسم بدعت قبيحه و خواهش نفس

واتباع الظلمة والاكتفاء بالجهل انتهى فتلك أربعة كاملة توجد

پيروي كردن ظلمت و اكتفا كردن بجهالت آخر شد وآن چهار كامل يافته ميشوند

فيه وقد كتب المالكية في الدار الحجازية جوابا عما يتعلق بالدخان

در دخان و تحقيق نوشتند علماي مالكيه در ملك عرب جوابي را از انچه متعلق است به دخان

وهو استعمال الدخان حرام كأصله لأن أصله الخشبة والنار

و او اين شكه استعمال دخان حرام ست مانند اصلش بتحقيق اصل او چوب ست و آتش

لكونه جزءا من الخشبة ممزوجة بأجزاء من النار التي يحرم استعمالها

براي بودن دخان جزو از چوب در حاليكه آميزش كرده شده است از آتشي كه حرام كرده شده است استعمال او

بالنص إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون في بطونهم

بايت بتحقيق آنانكه ميخورند مالهاي يتيمان از روي ستم جزين نيست كه ميخورند در شكمهاي خود

نارا وقال الله تعالى فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين يغشى الناس

آتش را و فرمود خداي بزرگ پس منتظر باش روزيكه بيارد آسمان دودي ظاهر بپوشد مردمان را

هذا عذاب أليم فهما بالتعذيب يحرم استعماله فإن الفقهاء قد

اين عذاب ست دردناك پس انچه بسبب تعذيب حرام ميشود استعمال او پس بتحقيق فقها البته

اتفقوا علی وجوب الفرار من محل العذاب کبطن محسّر لِسَمٍّ
اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جای عذاب مانند بطن محسر که نام

وادٍ اهلک الله فیه اصحاب الفیل فاذا وجب الفرار من محل
میدانی ست که ہلاک کرد خدا دران میدان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جای

العذاب فوجوب الفرار من تمایه العذاب اولی قال فی مختصر
عذاب پس واجب شدن فرار از آنچه که بسبب او عذاب ست بهتر ست گفت در مختصر

الاحیاء انه علیه السلام کان یکره الطعام السخین ویقول الله
احیاء العلوم که بتحقیق آن حضرت علیه السلام بود که مکروه می داشت طعام گرم را و می فرمود که خدای

تعالی لم یطعمنا نارًا فهذا الدخان اولی بالترک فان قیل شرب الدخان
تعالی طعم نه کرد برای ما آتش را پس این دخان اولیٰ ست به ترک پس اگر گفته شود نوشیدن دود

للتداوی جائز قلنا لا یجوز لقول ابن مسعود رضی الله عنه ما جعل
برای دوا جائز ست گوئیم جائز نمی شود بجهت قول ابن مسعود رضی الله عنه نه گردانیده شده

شفاءکم فیما حرم علیکم قال ابن سینا لولا الدخان
صحت شما در آنچه حرام کرده شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

والقتام لعاش ابن آدم الف عام قال جالینوس اجتنبوا ثلثة وعلیکم
و غبار هر آینه زندگی می کرد آدمی هزار سال گفت جالینوس پرهیز کنید از سه چیز و لازم گیرید بر خود

باربعة ولا حاجة لکم الی الطبیب اجتنبوا الدخان والغبار والنتن
چهار چیز و نیست حاجت مر شما را بسوی طبیب پرهیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وعلیکم بالدسم والحلو والطیب والحمام وذکر فی القانون ان جمیع
و لازم گیرید بر خود چربی را و شیرین را و خوشبوئی را و حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون که بتحقیق همه

اصناف الدخان مجفف بجوهر الارض وفیه مائیة یسیرة قال بعض
اقسام دود خشک کننده ست بسبب ذات زمین و در ان آبی ست اندک گفتند بعضی

الفضلاء فاذا كان جميع اصناف الدخان مجففا يكون هذا الدخان
فاضلان پس وقتیکه شد همه اقسام دود خشک کننده باشد این دود
مجففا للرطوبات البدنية فيؤدي الى حصول الامراض الكثيرة فلا
تجفیف کننده مر رطوبتهای بدن ما پس می رساند بسوی پیدا شدن بیماریهای بسیار پس
يجوز استعماله وذكر في نصاب الاحتساب ان استعمال المضر حرام
جائز نمی باشد استعمال دخان و ذکر کرده شده در نصاب الاحتساب که البته استعمال کردن چیزی مضر حرام است
وحرمة شرب الدخان قد ثبتت عن كثير من اكابر العصر المعتمدين في
و حرمت نوشیدن دخان بتحقیق ثابت شده از بیشتر از بزرگان زمانه که معتمد اند در
الحجاز واليمن ومصر والروم وقد الفوا في ذلك رسائل انتهى من
حجاز و یمن و مصر و روم و بتحقیق تصنیف کردند دران رسالها را آخر شد از
تصنيف المخدوم عبد الواحد تمت
تصنیف مخدوم عبد الواحد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي انزل الشرائع والاحكام و
ستایش مرخدا راست که نازل کرد شریعتها را و حکمها را و
الصلوة على النبي الامي الذي فصل بين الحلال والحرام وعلى آ
رحمت کامله نازل باد بر پیغمبر امی آنکه جدا کرد میان حلال و حرام و بر
اله الذين امر ان يتمسك بهم الانام واصحابه الذين اوجب اقتداء بهم
اولاد وی آنانکه حکم کرد خدا اینکه حجت گیرد بانها خلق و بر یاران وی آنانکه واجب کرد خدا پیروی شان
على الخواص والعوام وبعد فقد وصلت الرقيمة الكريمة الرفيعة
بر خواص و عوام و بعد حمد و نعت پس بتحقیق رسید رقیمه بزرگ
الشان في حضرة الاستاذ منتصف شهر رمضان مشعرة
مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

ملک الاولیاء مولانا العلامہ الفقیہ ... (margin note)

على سلامتكم ومستفسرة عن مسئلتين فصارت الاحباء

به سلامتی شما و پرسنده از دو مسئله پس گردیدند دوستان

برؤيتها مسرورة البال قريرة العينين وكلما كان جناب الاستاذ

به دیدنش خوش دل خنک هر دو چشم و هرگاه بود جناب استاد

الامام الالمعي فداه فؤادي ونفسي وروعي مشغولا في اناء الليل

امام تیز ذهن فدا باد اورا دل من و جان من و عقل من مشغول در اطراف شب

واطراف النهار بالصيام والقيام وتلاوة القرآن والاذكار وما

و اطراف روز به روزه و نماز و خواندن قرآن و ذکرها و نبود

كانت المسئلتان من عويصات المسائل التي تكل في حلها انامل

بودند هر دو مسئله از مسئله های مشکله آنکه مانده شود در حل آنها سر انگشتان

افكار الافاضل ليتوجه اليها بذهنه الثاقب وفكره الصائب

فکرهای فاضلان تا توجه کند استاد بسوی هر دو مسئله بذهن خود که روشن ست و فکر خود که بصواب رسنده

فاشار الي ان اكتب الجواب بحيث يميز الخطاء عن الصواب

پس اشاره کرد استاد مسیح باینکه بنویسم جواب را بطوری که متمیز دهد خطا را از صواب

فامتثلت ما قال وشرعت كتابة الجواب خالية عن الاطالة

پس بجا آوردم آنچه فرمود و شروع کردم نوشتن جواب در حالی که خالی ست از دراز کردن

والاملال ولو لم تكن ايام الصيام وخوف نقلكم من مقام الى مقام وتشتت

و بستوه آوردن و اگر نمی بود ایام روزه و ترس نقل شما از جائی بسوی جائی و پریشانی

البال بسبب بعض السوانح الواردة كما هي مذكورة في رقعة على

دل بسبب بعضی سوانح وارده چنانکه آنها مذکوراند در رقعه

حدة واقتراحكم بان لا يكون في الجواب اثر من الاستدلال بالاية

جدا و سوال شما باینکه نباشد در جواب اثری از دلیل گرفتن بآیت

والأثر لأشبعت الكلام في نقل الروايات غاية الإشباع وأوشحته

وحدیث هر آینه سیر کردم کلام را در نقل کردن روایتها نهایت سیر کردن و مزین می کردم کلام

بالأدلة الواجبة التسليم والاتباع لكن هذا القدر يكفي لأفهام

به دلیلهای که تسلیم و پیروی آنها ضرور است لیکن این قدر کفایت می کند برای فهمهای

الذكي المنصف ولا يقصد العاقل إفحام الغبي المتعسف فالآن

ذکی منصف و قصد نمی کند دانا خاموش کردن غبی کجرو پس اکنون

أشرع في المقصود متوكلا على ملهم الخير والجود المسألة

شروع می کنم در مقصود در حالی که توکل کننده ام بر الهام کننده خیر و سخاوت مسئله

الأولى قد شاع وذاع في هذه البلدان حرمة استعمال

نخستین تحقیق مشهور شده و شهرت یافته درین شهرها حرام بودن استعمال

التنباك أكلا وسعوطا وجذبا للدخان وأهلها يجرون حد شرب

تنباکو از روی خوردن و در بینی کشیدن و کشیدن مر دخان . یعنی حقه و ساکنان این شهرها جاری می کنند حد نوشیدن

الخمر على جاذبي دخانه ويحكمون بالكفر على من قال بالإباحة

شراب بر کشندگان دود تنباکو و حکم می کنند به کفر . بر کسی که گفت باباحت

في شأنه الجواب الحكم بحرمة أكل التنباك تحكم صريح إذ لا

در شان دخان جواب حکم بحرمت خوردن تنباکو تحکمی ست صریح چه ظاهر

يظهر له بعد التأمل وجه صحيح فإن قيل إنه مفتر وهو حرام في

نمی شود مر او را بعد تامل وجهی درست پس اگر گفته شود البته آن تنباکو مفتر است و آن حرام است در

الشريعة الغراء قلنا الحكم بإفتاره افتراء بلا امتراء فإنا ما رأينا

شریعت روشن گوییم حکم به مفتر بودن تنباکو بهتان است بدون شبهه این تحقیق ما ندیدیم

على آكليه شيئا من آثار الإفتار مع المصاحبة بهم على مر الدهور

بر خورندگان وی چیزی را از اثرهای تفتیر با وجود مصاحبت با ایشان بر گذشتن زمانها

وَالْاَعْصَارِ بَلْ غَايَةُ مَا يَعْرِضُ لِمَنْ يَبْدَءُ بِاَكْلِهٖ لِمَرَارَةِ طَعْمِهٖ وَحِدَّةِ

وز ما نهارا بلکه نهایت انچه عارض می شود مرکسی را که ابتدا کند بخوردن تنباکو بجهت تلخی مزهٔ او وتیزی

رِيْحِهٖ وَحَرَاقَةِ جِرْمِهٖ بَعْضُ الْحَالَاتِ كَالتَّهَوُّعِ وَالْغَثَيَانِ وَكَذَا

بوے او وسوزش جرم او بعضے حالها مانند تهوع وغثیان وهمچنان

قَدْ يَعْرِضُ بَعْضُهَا لِمَنْ يُدَاوِمُ مَا اِذَا اَكَلَهٗ عَلٰى خُلُوِّ الْمَعِدَةِ وَهٰذَا الْيَسِيْرُ

بتحقیق عارض می شود بعضی حالات مر کسے را که همیشگی می کند آنرا وقتیکه بخورد آنرا بر خالی بودن معده واین نیست

بِاِفْتَارٍ كَمَا سَيَظْهَرُ عِنْدَ بَيَانِ حَقِيْقَتِهٖ فَانْتَظِرْ فَاِنْ قِيْلَ ذُكِرَ فِيْ كُتُبِ

افتار چنانکه نزدیک ست ظاهر میشود وقت بیان کردن حقیقت افتار پس انتظار کن پس اگر گفته شود که مذکور ست در کتابهای

الطِّبِّ اَنَّهٗ سُمٌّ وَاسْتِعْمَالُهٗ فِي الشَّرْعِ مُحَرَّمٌ قُلْنَا سُمِّيَّةُ الْقِسْمِ الَّذِيْ

طب که بتحقیق تنباکو زهر ست واستعمال زهر در شریعت حرام ست گوییم زهر بودن قسمی که

تَعَارَفَ فِيْ بِلَادِنَا اَكْلُهٗ غَيْرُ مُسَلَّمٍ وَاِنْ سُلِّمَتْ فَاَكْلُ السُّمِّ الْقَلِيْلِ

مشهور ست در شهرهای ما خوردنش مسلم نیست واگر تسلیم کرده شود سمیت پس خوردن زهر اندک

بِحَيْثُ يَخْرُجُ لِقِلَّتِهٖ عَنِ الْمَضَرَّةِ وَيَتَرَتَّبُ عَلَيْهِ الْمَنَافِعُ الْكَثِيْرَةُ

بطوری که بیرون رود بسبب قلت خود از مضرت ومترتب شود بروی منافع بیشتر

مِثْلُ اِصْلَاحِ الْهَوَاءِ وَدَفْعِ الْوَبَاءِ وَغَيْرِهِمَا كَمَا سَنَنْقُلُ عَنِ الْكُتُبِ

مانند اصلاح هوا ودفع وبا وسواے این هردو چنانکه نزدیک ست که نقل می کنیم از کتابهاے

الطِّبِّيَّةِ الشَّهِيْرَةِ غَيْرُ حَرَامٍ كَالزَّعْفَرَانِ فَاِنَّ الْاَطِبَّاءَ صَرَّحُوْا بِاَنَّ

طب که مشهور اند نیست حرام مانند زعفران پس بتحقیق اطبا تصریح کرده اند بایکه

قَدْرَ ثَلٰثَةِ دَرَاهِمَ مِنْهُ قَاتِلٌ بِالتَّفْرِيْحِ الْمُفْرِطِ وَجَوَازُ اَكْلِ السُّمِّ

مقدار سه درهم از زعفران کشنده ست بسبب خوش کردن زیاده وجواز خوردن زهر

الْقَلِيْلِ مُصَرَّحٌ فِيْ كُتُبِ الْفِقْهِ قَالَ فِيْ مَطَالِبِ الْمُؤْمِنِيْنَ فِيْ فَصْلِ

اندک تصریح کرده شده است در کتابهای فقه گفت در مطالب المومنین در فصل

تهوع قی کردن ۱۲ ص

غثیان بفتحتین شوریدن دل هکذا فی الصراح

[illegible] الغثیان [illegible] وبفتحتین [illegible] لدفع [illegible] مجرب [illegible] ۱۲

[illegible] قوله فاکل السم القلیل ۱۲

ما لا یؤکل من غیر الحیوان ناقلا عن الاحیاء واما السم اذ اخرج

انچه خورده نمیشود از سوای حیوان در حالی که ناقل ست از احیاء العلوم واما زهر چون بیرون اید

عن کونه مضرا لقلته او تعجینه فلا یحرم واما الحکم بحرمة

از بودنش مضر بسبب قلت او یا تخمیر کردن وی پس حرام نمی شود واما حکم به حرمت

سعوطه فلست اظن امکان ان ینهض علیها شبهة سخیفة

رنجنس او در بینی پس نیستم که گمان کنم امکان اینکه قائم شود بران حرمت شبهه

فضلا عن الحجة قویة کانت او ضعیفة فان سعوطه لیس

زیاده از قائم شدن دلیل قوی باشد یا ضعیف پس تحقیق رنجنس او در بینی نیست

بمسکر ولا مفتر ولا مخدر ولا مضر ولیس فی النباتات سوی هذه

مسکر و نه مفتر هم نیست مخدر و نه مضر و نیست در گیاه ها جز این

الامور جهة الحرمة کما لا یخفی علی احد من فقهاء هذه الامة

امور سبب حرمت چنانکه پوشیده نیست بر یکی از فقهای این امت

فکیف یکون ممنوعا بل حراما مقطوعا وبالجملة فان کان لهم

پس چگونه می باشد منع کرده شده بلکه حرام یقینی ۰ وحاصل سخن اینکه پس اگر باشد مر اوشان را

علی هذه الدعوی تمسک فعلیهم بالبیان وعلینا تسلیمه

برین دعوی دلیلی پس لازم ست بر اوشان بیان کردن و بر ماست تسلیم آن

او رده بالبرهان واما الحکم بحرمة جذب دخانه فافصل

یا رد کردنش به دلیل واما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم

بعض التفصیل فی بیانه واقول ان اساتذتنا الکرام الذین هم

بعض تفصیل را در بیان او و می گویم که تحقیق استاذهای ما بزرگ آنانکه اوشان

من المشایخ النقشبندیة العظام یرون جذب دخان التنباک

از مشایخ نقشبندیه بزرگ اند می دانند کشیدن دخان تنباکو را

في غاية الشناعة ويحكمون على جاذبيه بأشد الفظاعة لكن

در نهایت قباحت و حکم می کنند بر کشنده اش به سخت زشتی لیکن

الكلام ههنا فيما ثبت بالأدلة الشرعية دون ما ظهر بالواردات

کلام اینجا در چیزی است که ثابت شده بدلیل شرعی نه آنچه ظاهر شده بمعاملات

الكشفية والكراهة الطبعية فأقول في هذه المسئلة تشتتت

اهل کشف و بکراهت طبعی پس میگویم درین مسئله مختلف شدند

الأقوال وتكثر القيل والقال فتفرق الناس حزبا حزبا وأخذ كل

قولها و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه و گرفت هر یک

فرقة مذهبا فقال بعضهم إنه حرام بلا اشتباه ومال بعضهم

فرقه مذهب را پس گفت بعضی اوشان که بتحقیق او حرام است بلا شبهه و خواهش کردند بعضی اوشان

إلى أنه حلال بلا استكراه وحكم بعضهم بأنه مكروه والأظهر

بسوی آنکه بتحقیق او حلال است بدون کراهت و حکم کردند بعضی اوشان باینکه بتحقیق او مکروه است و ظاهرتر

ما قالوه فمن قال بحرمته تشبث بالروايات الفقهية كما نقل

آنچه گفتند آنرا پس هر که گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقهی چنانکه نقل کرده مشهور

عن التاتارخانية وغيرها الدخان حرام وأقام الأدلة أيضا على حرمته

از تاتارخانیه و غیر آن دخان حرام است و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت دخان

منها أنه وإن سلم عدم كونه مسكرا لكن لا شبهة في كونه مفترا

بعضی از آن ادله آنست که بتحقیق اگرچه تسلیم کرده شود نه بودنش مسکر لیکن نیست شبهه در بودنش مفتر

وكل مفتر حرام لما وقع في الدر المختار قال شيخنا النجم والتتن الذي

و هر مفتر حرام است بنا بر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو آنکه

حدث وكان حدوثه بدمشق في سنة خمسة عشر بعد الألف

پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یک هزار و پانزده هجری

أي القول بالكراهة

قوله النجم الغزي

يدعي شاربه انه لا يسكر وان سلم له فانه مفتر وهو حرام لحديث

دعوی می کند نوشنده او که بتحقیق او سکر نمی آرد واگر تسلیم کرده شود مر او را پس البته مفتر است و او حرام است بسبب حدیث

احمد عن ام سلمة رضي الله عنها قالت نهى رسول الله صلى الله

امام احمد از ام سلمه رضی الله عنها گفت منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله

عليه وآله وسلم عن كل مسكر ومفتر ومنها ان هذا الفعل ليس

علیه وآله وسلم از هر مست کننده وسست کننده وبعضی از انها آنست که بتحقیق این فعل نیست

فيه فائدة دنيوية او دينية وكل فعل هذا شانه فهو اما عبث

دران فائده دنیا یا دین وهر فعلے که این شان اوست پس او یا بی فائده است

او لعب او لهو وكلها حرام لانها لم تذكر في القران المعظم الا

یا بازی کردن ست وهمه اینها حرام اند چرا که بتحقیق اینها ذکر نشده اند در قرآن بزرگ مگر

على طريق الذم قال الله تعالى افحسبتم انما خلقناكم عبثا وقال

بر طور مذمت فرمود خدای تعالے آیا پس گمان کردید جز این نیست که پیدا کردیم شما را بی فائده و فرمود

واذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلك بانهم قوم لا

وچون ندا کنید بسوی نماز تسخر وبازی گیرند آنرا این بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمی

يعقلون وقال قالوا ان الله حرمهما على الكفرين الذين اتخذوا

فهمند وفرمود گویند که بتحقیق خدا حرام ساخته ست این هردو را بر کافران آنانکه گرفته اند

دينهم لهوا ولعبا وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كل لعب ابن

دین خود را بازی ولهو و فرمود پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم هر بازی پسر

آدم باطل الا ثلثة ملاعبة الرجل مع اهله وتاديبه لفرسه و

آدم باطل ست مگر سه بازی کردن مرد با زوجه خود وادب دادنش مر اسپ خود را و

مناضلته بقوسه وايضا حرمة كل لعب مصرحة في كتب الفقه

تیراندازی کردنش بکمان خود ونیز حرمت هر بازی بیان کرده شده در کتابهای فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها أن مطلق

مانند فتاوى حماديه ونصاب الاحتساب وسواى اين هردو و بعضى از ادله آنست كه تحقيق مطلق

الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والغبار لعاش

دخان ضرر رساننده است آدمى را گفته ابن سينا اگر نمى بود دخان و غبار هر آينه زندگى ميكرد

الانسان الف عام واستعمال المضر حرام ومنها أن أصل الدخان

آدمى هزار سال و استعمال كردن مضر حرام است و بعضى از آنها آنكه تحقيق اصل دود

الخشبة والنار لكونه أجزاء من الخشبة ممزوجة بأجزاء من النار

چوب است و آتش بجهت بودن دخان جزءها از چوب آميزش كرده شده باجزاى از آتش

فهو من حيث اجزائها النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين

پس آن دخان بجهت اجزاى آتشى حرام ميشود استعمال او بدليل قول تعالى بتحقيق آنانكه

يأكلون أموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا فدل

ميخورند مالهاى يتيمان از روى ستم جز اين نيست كه مى خورند در شكمهاى خود آتش را پس دلالت كرد

النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعل

آيت بر حرمت آتش پس حرام ميشود دخان كه حاصل است از آتش و بعضى از آنها آنست كه تحقيق او تعالى گردانيد

مما يعذب به حيث قال في حق قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب

از آنچه كه عذاب مى كنند جائى كه فرمود در حق قوم يونس چون ايمان آوردند بر داشتيم از ايشان عذاب

الخزي والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال في آية أخرى فارتقب

رسوائى و عذاب دور كرده شده از قوم يونس بود دخان و فرمود در آيت ديگر پس منتظر باش

يوم تأتي السماء بدخان مبين فيكون نظم القرآن العظيم صريحا

روز يكه بيارد آسمان دودى ظاهر پس باشد نظم قرآن بزرگ صاف

في كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها ان

در بودن دخان عذاب وانچه بسبب او تعذيب است حرام مى شود استعمال او و بعضى از آنها آنست

فيه اسراف لمال الذي به قوام الانسان وهو حرام منهي عنه في
در آن خرج کردن مالیست که بسبب وے قوام آدمی ست و آن اسراف حرام است منع کرده شد از ان در
القرآن ومن ذهب الى حله فهو ايضا تشبث بالروايات الفقهية
قرآن و کسیکه رفت بسوی حلت دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی
مثل ما قال السيد احمد بن محمد الحنفي الحموي في شرح الاشباه
مانند آنچه گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی در شرح اشباه
والنظائر يعني في شرح القاعدة السادسة من النوع الاول حيث قال
و نظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائیکه گفت
الماتن والنبات المجهول سميته يعلم منه حل شرب الدخان انتهى
مصنف و گیاه که معلوم نیست زهر بودنش دانسته می شود از ان حلت نوشیدن دخان آخر شد
وقال هذا الذاهب جوابا عن روايات حرمة الدخان كما ينقل عن
و گفت این رونده در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکه نقل کرده شد از
التاتارخانية وغيرها انه ليست فيها رواية عن امامنا ابي حنيفة
تاتارخانیه و سوای آن بتحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابو حنیفه
لتكون حجة علينا معشر الحنفية بل هي من استنباطات المشائخ
تا باشد آن روایت الزام بر ما گروه حنفی بلکه آن حرمت از استخراجات مشائخان ست
ونحن نطالبهم بالدليل المقبول عند العلماء والادلة المقامة
و ما مطالبه می کنیم اوشان را بدلیل مقبول نزد علما و دلائل قائم کرده شده
على حرمته مردودة باسرها وفصل في ردها غاية التفصيل ونحن
بر حرمتش مردود اند همه ها و تفصیل کرد در رد کردن آنها نهایت تفصیل و ما
نذكر طرفا ضروريا مخافة التطويل فقال في رد الدليل الاول
ذکر می کنیم پاره کلام ضروری برای ترس دراز ے کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

ف

یعنی اختیار کننده حلت شرب دخان

إنّ المفتر هو الذي إذا شرب أحمى الجسد وصار فيه فتور وهو ضعف

اینکه تحقیق مفتر آنست که چون نوشیده شود گرم کند بدن را وگردد در بدن فتور و او سستی

وانكسار يقال أفتر الرجل فهو مفتر إذا ضعفت جفونه وانكسر

وشکستگی گفته می شود سست شد پس او مفتر است وقتیکه ضعیف شود پلکهای او وشکسته شود

طرفه كذا في نهاية ابن الأثير ومجمع البحار وشرح المشكوة لمولانا

طرف او چنانست در نهایهٔ ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوة تصنیف مولانا

علي القاري وبحر الجواهر وغيرها من كتب اللغة وشروح الحديث

علی قاری و بحر الجواهر وجز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث

وحرمة المفتر لكونه مورثا للخدر في الأطراف مقدمة للسكر و

وحرمت مفتر بجهت بودن اوست پیدا کننده سستی را در اطراف و ابتدا براے سستی و

مزيلا للعقل قال الشيخ جلال الدين السيوطي في مرقاة الصعود

دورکننده مر عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاة الصعود

إلى سنن أبي داود في شرح هذا الحديث المفتر هو شراب الفتور

الی سنن ابی داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابیست که باعث سستی

والخدر في الأطراف وهو مقدمة السكر نهى عن شربه لئلا يكون

وسستی شود در دستها وپایها واو ابتدای مستی است منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد

ذريعة إلى السكر ويحكى أن رجلا من العجم قدم القاهرة وطلب

وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود که تحقیق مردی از عجم آمد در دار السلطنهٔ مصر و طلب کرد

دليلا على تحريم الحشيشة وعقد لذلك مجلسا حضره علماء

دلیلی را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلسی حاضر شدند آن مجلس را علمای

مصر فاستدل الحافظ زين الدين العراقي بهذا الحديث فأعجب

مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوش معلوم کرد

له لغت عرب میگوید ۱۲

له یعنی در دستها وپایها ۱۲

له قوله بهذا الحديث أي نهى عن كل مسكر ومفتر ۱۲

له قوله الحشيشة أي ورق القنب نقل عن جامع الفتاوى وغيره أن من قال بحل الحشيش فهو زنديق مبتدع بل قال نجم الدين الزاهدي إنه يكفر ويباح قتله وأفتى أئمة ما وراء النهر بإحراقها وأفتوا بما أفتى به المزني وعملوا بإحراقه وبتأديب بائعه وتشديد آكله فالآن فتوى الأئمة مجمعين على حرمته وحكموا بوقوع طلاقه زجرا للمحاقن بسكران كذا في الدر المختار وحاشيته ۱۲

الملتزم الصلاة انتهى وقال مولانا علي القاري في المرقاة شرح المشكوة

انتهى گفت مولانا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة

في شرح هذا الحديث ناقلا عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل

در شرح این حدیث نقل کننده است از طیبی بتحقیق گفت بعید نشود دلیل آوردن

به على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان

بحدیث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو از انچه سستی می آرد و زائل می کند عقل را زیرا که بتحقیق

العلة وهي ازالة العقل مطردة فيهما انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا

علت مقصود که آن دور کردن عقل است جاری است در آنها آخر شد و چون مقرر شد این پس می گوییم

نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص

مسلم نداریم اینکه دخان مفتر است پس اطبای کامل و در پی شونده برای تحقیق خواص

مفردات الادوية ما ذكروه بكونه مفترا اصلا وجاذبوه ايضا ما اخبروا

مفردات ادویه ذکر نکردند سست کردن دخان را هرگز و کشنده های او نیز نه خبر دادند

بهذا ولا يظهر شيء من اثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه

باین افتار و ظاهر نمیشود چیزی از نشانهای افتار مانند دور شدن عقل و جز آن بر کشنده های او

قطعا كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة

هرگز چنانکه ظاهر می شود بر نوشندگان بنگ آری گاهی عارض میشود مر بعض ایشان را حالتی شابه

بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة صنف التنباكو

بغشی بسبب کشیدن بر خالی بودن معده از غذا یا بجهت تیزی قسمی از تنباکو

وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس زمانا طويلا وتصاعد

و کشیدن او بزور و قوت و کشیده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن

الدخان الى الدماغ واخذه بامه لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا

دخان بسوی دماغ و گرفتن دخان اصل دماغ او را لیکن غشی سوای افتار است و اگر تسلیم کنیم

إنّا إن قلنا حصوله مشروط بجذبه في زمانٍ مخصوصٍ وهو

تحقیق ما اگر گوئیم حصول افتار مشروط است به کشیدن دخان در زمانه معین و آن

وقت خلوّ المعدة أو على كيفيّة مخصوصة وهي بقوّة والشدّة و

وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت ست و شدت و

امتداد النفس زمانا طويلا كما هو دأب بعض العوامّ والسوقيّة

کشیده شدن دم ست زمانه دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان ست

ههنا فيكون حراما في حقّهم وأمّا عامّة جاذبيه فلا يجذبونه على

اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان واما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر

هذه الكيفيّة فلا تحصل لهم تلك الحالة قطّ بل لا يوجد فيهم بجذبه

این کیفیت پس حاصل نمی شود مرآنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان بکشیدن او

تغيّر ما فلا يحصل الإفتار في حقّهم [illegible] المسكر غير الخمر

تغیری پس حاصل نمی شود افتار در حق اوشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب

أقلّ من حدّ السكر وهو ليس بحرام كما هو مصرّح في عامّة كتب الفقه

که اندک ست از مرتبه سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه

فلا يكون جذب دخان التنباك حراما في حقّ عامّة جاذبيه بل في حقّ

پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق

بعضهم بسوء المباشرة بجذبه فإن قيل إنّ مداومة جذبه مكدّر

بعض اوشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که تحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است

للحواسّ فيكون حراما أقول هذا خلاف التجربة والمشاهدة فإنّا

مر حواس را پس می باشد حرام گوئیم این خلاف تجربه و مشاهده است پس تحقیق ما

لا نشاهد في حواسّ المداومين بجذبه وغيرهم فرقا في حواسّهم

نمی بینیم در حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن و جز آنان فرق و نه در حواس آنان

في اعتياد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوتاً وان سلّم كونه

پیش از علت گرفتن بر کشیدن او و بعد عادت گرفتن بوی فرقی و اگر تسلیم کرده شود بودن

مكدّراً للحواس فلا نسلّم حرمته لانّ الاطبّاء صرّحوا بانّ مداومة

مکدر برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت او را چرا که اطبا تصریح کردند باینکه همیشگی

الزعفران ايضاً مكدّر للحواس كما في تحفة المؤمنين وغيره ولم

استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس است چنانکه در تحفة المؤمنین است و جز آن و

يصرّح احد من العلماء بحرمة اكله اصلاً وقال في ردّ الدليل الثاني

تصریح نکرد یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز و گفت در رد کردن دلیل دوم

انّا لا نسلّم انّه ليس في جذبه فائدة دنيويّة بل فيه فوائد جمّة و

تحقیق ما تسلیم نمی‌کنیم اینکه بتحقیق نیست در کشیدن او فائده دنیا بلکه در ان بسیار فوائد اند و

منافع مهمّة منها انّه [illegible] مصلح للهواء ومنقّ للرطوبات

منافع مقصود اند بعضی از انها است که دفع کننده مر وبا را و اصلاح کننده است مر هوا را و پاک کننده است مر رطوبتهای

الدماغيّة ومانع لوجع الاسنان الرطوبي والربو البلغمي ومجرّب

دماغ را و مانع است مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و ربو بلغمی و مجربست

لتحليل رياح المعدة دافع لوجعها الريحي الى غير ذلك من المنافع

برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جز آن از نفعهای

الكثيرة كما فصّلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الاطبّاء

کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنها را صاحب تحفة المؤمنین و جز او از اطبای

المتقنين فاذا كانت فيه امثال هذه الفوائد فكيف يعدّ عبثاً

کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانندهای این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث

او لعباً او لهواً وان سلّمنا كونه من الاشياء الثلثة المذكورة فلا

یا بازی یا غفلت و اگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه‌گانه مذکور پس

نُسَلِّمُ اَنَّ كُلَّهَا حَرَامٌ عَلَى الْاِطْلَاقِ بَلِ الْحَقُّ فِيهَا التَّفْصِيلُ بِاَنَّ
تسلیم نمی کنیم اینکه بتحقیق همه آنها حرام اند مطلقا بلکه حق در آنها تفصیل است باینکه بتحقیق
بَعْضَ اللَّعِبِ مِمَّا اسْتَحْسَنَهُ الشَّارِعُ فَلَا يَبْعُدُ اَنَّهُ يَكُونُ مَنْدُوبًا
بعضی لعب از چیزیست که نیکو شمرده است آنرا شارع پس بعید نمیشود اینکه باشد مستحب
مِثْلُ السِّبَاحَةِ فِي حَقِّ الرِّجَالِ وَالْمِغْزَلِ فِي حَقِّ الْمَرْأَةِ قَالَ النَّبِيُّ
مانند شناوری در حق مردان و چرخه در حق زن فرمود پیغمبر
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ السِّبَاحَةُ وَخَيْرُ لَهْوِ الْمَرْأَةِ الْمِغْزَلُ
صلی الله علیه وسلم بهتر بازی مؤمن شناوری ست و بهتر بازی زن چرخه است
كَذَا فِي الْجَامِعِ الصَّغِيرِ لِلشَّيْخِ السُّيُوطِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ وَبَعْضُهُ مُبَاحٌ
چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمه الله و بعضی ازان مباح ست
مِثْلُ لَعِبِ الشُّبَّانِ بِالْبِطِّيخِ اَيَّامَ الصَّيْفِ بِاَنْ يَضْرِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
مانند بازی جوانان به خربزه در روزهای گرما باینطور که بزنند بعضی از ایشان بعضی
كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْحَمَّادِيَّةِ فِي كِتَابِ الْاِسْتِحْسَانِ مِنْهَا وَ
چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان ازان و
بَعْضُهُ مَكْرُوهٌ كَاللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ مِنْ غَيْرِ قِمَارٍ عِنْدَ الْبَعْضِ وَبَعْضُهُ
بعض او مکروه است مانند بازی بشطرنج بدون قمار نزدیک بعض و بعض او
حَرَامٌ كَلَعِبِهِ بِقِمَارٍ قَالَ فِي خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِي بَابِ الْمَسَائِلِ الْمَنْثُورَةِ
حرام ست مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانة الروایات در باب مسائل منثوره
نَاقِلًا عَنِ الْكَافِي وَيُكْرَهُ اللَّعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَاَرْبَعَةَ عَشَرَ
در حالی که نقل کننده است از کافی و مکروه است بازی به شطرنج و نرد و اربعة عشر
وَكُلُّ لَهْوٍ وَاِنْ قَامَرَ بِهَا فَهُوَ حَرَامٌ بِالْاِجْمَاعِ لِاَنَّهُ مَيْسِرٌ انْتَهٰى قَوْلُهُ
و هر بازی و اگر قمار کند بآنها پس او حرام ست بالاتفاق بجهة او تحقیق میسر ست آخر شد و گفت

عورت رشتن
و مغزل بالکسر
اول دوم زن
ز ... دوم
دوک ریس
چرخه فی الصحاح
المغزل ... المرءة
ای ...
المغزل ...
... میم
... بقشد ... ... بالکسر
... .

في تكملة مجمع البحار الاصطياد مباح للاكتساب والحاجة أي

در تکمله مجمع البحار شکار کردن مباح ست برای حاصل کردن و احتیاج

الانتفاع بالاكل مكروه للهو وقيل مباح وحرام لغيرها انتهى

نفع گرفتن بخوردن · مکروه است برای بازی و بعض گویند مباح ست و حرام ست برای غیر اینها آخر شد

وما استدل بالآيات على كون العبث واللهو واللعب حراما فغير

وآنچه دلیل آورده شد بآیتها بر بودن عبث و لهو و لعب حرام پس نیست

صحيح لان المذكور على سبيل الذم فيها العبث بالنسبة الى

صحیح چه تحقیق مذکور بر طریق مذمت در آیتها عبث ست بنسبت بسوی

الله تعالى واتخاذ الصلوة والدين لعبا ولهوا ولا يخفى على متبع

خدای تعالی وگرفتن نماز را و دین را بازی و بازی و پوشیده نیست بر پیروان

الشريعة البيضاء بل على احد من العقلاء ان كثيرا من الافعال

شریعت روشن بلکه بر یکی از عاقلان اینکه بیشتر از فعلهای

المباحة لنا بل الواجبة علينا كالاكل والشرب والنكاح يكون

مباح برای ما بلکه واجب بر ما مانند خوردن و نوشیدن و نکاح می باشد

بالنسبة الى الله تعالى مذموما ونقصا عظيما وكذا اخذ ما ليس بمحل

بنسبت بسوی خدای تعالی نکوهیده شده و نقصان بزرگ وهمچنان گرفتن انچه نیست جای

اللهو واللعب كالصلوة والدين لهوا ولعبا مذموم لوضع الشيء

لهو و لعب مانند نماز و دین لهو و لعب نکوهیده شده ست جهت نهادن چیزی

في غير موضعه فلا دلالة لها على حرمة نفس العبث واللهو بالنسبة

در غیر مقام او پس نیست دلالت مرآیات را بر حرمت ذات عبث و لهو بنسبت

الينا وكذا ما استدل بالحديث لان معنى بطل ذهب ضياعا

بسوی ما و همچنان انچه دلیل آورده شده بحدیث چه تحقیق معنی بطل آنست که رفت از روی ضایع شدن

كما في القاموس فيكون الباطل الذاهب ضياعا ولو يكون معنى
چنانکه در قاموس ست پس می باشد باطل رونده از روی ضائع شدن و می باشد معنی
الحديث كل لهو ابن ادم ضائع لا ثمرة له في الدنيا و الاخرة الا
حدیث هر بازی ابن آدم ضائع ست نیست ثمر مراورا در دنیا و آخرت مگر
ثلثة فان لا ثمرة فيها وان كانت صورتها صورة اللهو فهو لا
سه پس بتحقیق مراد لا ثمرست در آنها اگرچه هست صورت آنها صورت بازی پس آن
يدل على حرمة اللهو قطعا بل يحتمل ان يكون مباحا و ان يكون
دلالت نمی کند بر حرام بودن بازی یقینا بلکه احتمال می دارد که باشد مباح و اینکه باشد
مكروها و ان يكون حراما ولا استدلال مع قيام الاحتمال وقال
مکروه و اینکه باشد حرام و نیست دلیل گرفتن باوجود قائم بودن احتمال مخالف و گفت
في رد الدليل الثالث سلمنا ان اكثر الادخنة الحاصلة من الخشبات
در رد کردن دلیل سوم تسلیم کردیم که بتحقیق بیشتر دخانهای که حاصل می شوند از چوبهای
المبتذلة والقذرات وامثالهما مضرة بالانسان لكن لا نسلم ان
خوار و پلیدیها و مانند آن هر دو مضرت بمردم لیکن تسلیم نمی کنیم که بتحقیق
دخان هذا النبات ايضا مضرته مضرة محضة او غالبة على النفعة
دود این گیاه نیز مضرت او مضرت صرف ست یا غالب ست بر نفع
كيف و الاطباء مصرحون بفوائد العظيمة و منافعه العميمة كما مر
چگونه نه در حالیکه اطبا تصریح کننده اند بفائده های بزرگ او و بنفعهای بسیار او چنانکه گذشت
انفا نبذ منها واذا كانت منفعته غالبة على مضرته او مساوية لها
اکنون پاره از آنها و چون باشد نفع او غالب بر مضرت وی یا برابر مر او را
فلا يكون حراما لان عامة الادوية هكذا وقال في رد الدليل
پس نباشد حرام چرا که بتحقیق اکثر ادویه همچنان اند و گفت در رد کردن دلیل

الرابع أن سوق الآية لحرمة أكل أموال اليتامى للوعيد على

چهارم اینکه بتحقیق روش آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان ست بجهت ترسانیدن بر

أكليها بالنار الموقدة التي تطلع على أحشائهم ولا دلالة لها على

خورندگان آنها بآتش افروخته شده آنکه غالب شود بر درونهای آنان و نیست دلالت آیت را بر

حرمة النار أصلا لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لأنا

حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش ست و آله عذاب کردن بجهت آنکه ما

نقول حينئذ يرجع هذا الدليل إلى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع

می گوئیم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل بسوی دلیلی که مذکور می شود بعد آن و زود شنیک ستکه

رده وإن سلمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية

رد آنرا و اگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس می گوئیم که حرام آن آتش ست سوزنده باقی

على صرافتها الحاقة لها بالسم وأما النار التي تصغرت أجزاؤها و

بر صرف حقیقت خود بجهت لاحق کردن بزهر و اما آتشی که خرد شدند اجزای او و

امتزجت بالأجزاء النباتية وتركبت تركيبا ناقصا واندفعت

آمیزش یافتند با جزای گیاه و مرکب شدند ترکیب ناقص و دفع شد

مضرة الإحراق عنها وحدثت فيها منافع جمة فحرمتها غير مسلمة

مضرت سوزانیدن از آن آتش و پیدا شد در آن آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلم نیست

وقال في رد الدليل الخامس إن الحكم بحرمة كل ما كان آلة للتعذيب

و گفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر آنچه باشد سبب برای تعذیب

عجيب عند كل أديب فإنه سلط الهواء على قوم عاد وأرسل

عجیب ست نزد هر دانا پس بتحقیق گماشته شد هوا بر قوم عاد و فرستاده شد

على أمة موسى جماعة الجراد وعذب قوم نوح بالماء ولا يتصور

بر امت موسی جماعت ملخ و عذاب کرده شد قوم نوح بآب و متصور نمی شود

عن احدان يحكم بحرمة هذه الاشياء وقال في رد الدليل

از کسے حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل

السادس ان صرف المال القليل لجلب المنافع الكثيرة الخطيرة

ششم که بتحقیق خرج کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ

التي عمدتها اصلاح فساد الهواء الذي له دخل عظيم في حفظ

آنکه عمده منافع اصلاح فساد هواست که مراورا دخلے ست عظیم در نگاهداشتن

الصحة التي يعتني بها الشرع والعقل غاية الاعتناء ليس بسرف

تندرستے که اهتمام می کند بآن صحت شرع وعقل نهایت اهتمام نیست اسراف

عند العقلاء وبعد رد ادلة الحرمة اقام هذا الذاهب حججا كثيرة

نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلهای حرمت قائم کرد این رونده حجتهای کثیره

على حله منها ان الاصل في الاشياء الاباحة عند مشائخنا

بر حلت دخان بعضی ازان حجج آنست که بتحقیق اصل در اشیا اباحت ست نزد مشائخ ما

الحنفية كما صرح به اهل الثبت والتحقيق من اصحابنا قال الامام

حنفیه چنانکه تصریح کردند بوی صاحبان دلیل وتحقیق از یاران ما گفت امام

كمال الدين بن الهمام في الفصل الثاني من الباب الاول من المقالة

کمال الدین بن همام در فصل دوم از باب نخستین از مقاله

الثانية من التحرير والمختار ان الاصل الاباحة عند جمهور الحنفية

دوم از تحریر الاصول ومختار آنست که بتحقیق اصل اباحت ست نزد جمهور حنفیه

والشافعية ولقد استبعد فخر الاسلام قال لا نقول بهذا فان

و شافعیه والبته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی گویم باین بسبب تحقیق

الناس لم يتركوا سدى في شيء من الزمان وانما هذا بناء على الفترة

مردمان گذاشته نشدند مهمل در چیزی از زمانه وجزین نیست که این معنی ست بر زمانه

۱ ای الذاهب الی حلہ
۲ ای کون الاباحة اصلا فی الاشیاء
۳ ای بکون الاباحة اصلا فی الوضع تفسیر احمدی
۴ ولو کان الاباحة اصلا لما کانوا مهملین غیر مکلفین تفسیر احمدی
۵ ای کون المباح اصلا والحرمة ناسخا بناء علی زمان الفترة بین عیسی ومحمد علیهما السلام قبل ان بعث فانه کان الاباحة اصلا ثم بعث نبینا علیه السلام ثم بین الاشیاء المحرمة وبقی ما سواها علی الاصل تفسیر احمدی

الفترة لاختلاف الشرائع ووقوع التحريفات فلم يبق الاعتماد و

فترت بجهت اختلاف شریعتها و واقع شدن تحریفات پس باقی نماند اعتماد و

الوثوق على شيء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم العقاب

استواری بر چیزی از شریعتها پس ظاهر شد اباحت بمعنی عقاب نکردن

على الاتيان بما لم يوجد له محرم ولا مبيح وحاصله تقييده ذلك

بر آوردن بآنچه یافته نشد مراو را حرام کننده و نه مباح کننده و حاصلش مقید کردن اوست آنرا

بزمان عدم الوثوق انتهى وهكذا نقل السيد احمد بن محمد

بوقت عدم اعتماد آخر شد و همچنان نقل کرد سید احمد بن محمد

الحموي في شرح الاشباه والنظائر في شرح القاعدة الاصل في الاشياء

حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قاعده اصل در اشیا

الاباحة عن بعض تعليقات العلامة قاسم بن قطلوبغا وقال بعد

اباحت ست از بعضی تعلیقات علامه قاسم بن قطلوبغا و گفت حموی بعد

النقل ودليل هذا القول قوله تعالى خلق لكم ما في الارض جميعا

نقل و دلیل این قول قول او تعالی ست پیدا کرد برای شما آنچه در زمین ست همه

اخبرنا بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا وابلغ وجوه المنة

خبر داد خدای تعالی ما را بآنکه پیدا کرد او را برای ما بطریق احسان بر ما و کاملترین وجوه احسان

اطلاق الانتفاع فثبتت الاباحة انتهت عبارة الحموي وفي

مباح کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در

الاشباه والنظائر نقلا عن الهداية من فصل الحداد ان الاباحة

اشباه و نظائر ست نقل از هدایه از فصل حداد بتحقیق اباحت

اصل انتهى وفي فتاوى قاضي خان في اوائل كتاب الاستحسان الاصل

اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست در ابتدای کتاب الاستحسان اصل

فِي الْأَشْيَاءِ الْإِبَاحَةُ انْتَهٰى فَبِنَاءً عَلٰى هٰذَا يَحِلُّ جَذْبُ دُخَانِ التَّنْبَاكُو

در اشیا اباحت ست آخر شد بس بنا برین حلال میشود کشیدن دخان تنباکو

وَمِنْهَا أَنَّهُ دَوَاءٌ لِأَكْثَرِ الْأَمْرَاضِ اللَّاحِقَةِ لِعَامَّةِ أَهْلِ هٰذِهِ الْبِلَادِ وَلِإِصْلَاحِ

وبعضی ازانها اینکه تحقیق دخان دواست برای اکثر بیماریها که لاحق می شوند برای اکثر ساکنان این شهرها و برای

فَسَادِ الْهَوَاءِ دَخْلٌ عَظِيمٌ فِي حِفْظِ صِحَّةِ الْأَجْسَادِ فَيَجُوزُ تَنَاوُلُهُ وَيُبَاحُ

فساد هوا را دخل ست بزرگ در نگاه داشتن صحت بدنها بس جائز ست خوردن و مباح میشود

اسْتِعْمَالُهُ وَمِنْهَا أَنَّ سَبَبَ الْحُرْمَةِ فِي النَّبَاتَاتِ إِمَّا السُّمِّيَّةُ وَإِمَّا السُّكْرُ

استعمال او وبعضی ازانها اینکه تحقیق سبب حرمت در گیاهها یا زهر ست و یا سکر

وَإِمَّا الْإِفْتَارُ وَالْكُلُّ مَفْقُودٌ فِيهِ كَمَا ظَهَرَ مِمَّا مَرَّ فَيَكُونُ مُبَاحًا وَ

و یا سست کردن و همه ها گم هستند در دخان چنانکه ظاهر شد ازانچه گذشت بس می باشد مباح و

مِنْهَا أَنَّهُ مِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ فِي الْفِقْهِ أَنَّ عُمُومَ الْبَلْوٰى

بعضی ازانها آنست که از قواعد مقرره مشهوره در فقه ست که تحقیق عموم بلوے

مِنْ أَسْبَابِ التَّخْفِيفِ لِمَا قَالَ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِي بَيَانِ

از اسباب تخفیف ست برای انچه گفت صاحب الاشباه و نظائر دربیان

أَسْبَابِ التَّخْفِيفِ السَّادِسُ الْعُسْرُ وَعُمُومُ الْبَلْوٰى كَالصَّلٰوةِ مَعَ

اسباب تخفیف ششم دشواری ست و عموم بلوے مانند نماز با

النَّجَاسَةِ الْمَعْفُوِّ عَنْهَا كَمَا دُونَ رُبْعِ الثَّوْبِ مِنَ الْمُخَفَّفَةِ وَقَدْرِ

نجاست که عفو کرده شد ازان مانند کمتر از چهارم جامه از نجاست خفیفه و اندازه

الدِّرْهَمِ مِنَ الْمُغَلَّظَةِ وَدَمِ الْبَرَاغِيثِ وَالْبَقِّ فِي الثَّوْبِ وَإِنْ كَثُرَ وَبَوْلٍ

یک درهم از نجاست غلیظه و خون برغوثها و پشه در جامه اگرچه بیشتر باشد و بول

تَرَشَّشَ عَلَى الثَّوْبِ قَدْرَ رُؤُوسِ الْإِبَرِ وَطِينِ الشَّوَارِعِ وَبَوْلِ سِنَّوْرٍ فِي

که پاشیده شود بر جامه بقدر سرهای سوزن و گل راه و بول گربه در

غيرَ اواني الماءِ وعليهِ الفتوى وغبارِ السرقينِ وقليلِ الدخانِ
سوای ظروف آب و برین ست فتوے و غبار سرگین و اندکے دود

النجسِ انتهى ولمّا صار في جذبِ دخانِ التنباكِ عمومُ البلوى
ناپاک تمام شد و هرگاه شد در کشیدن دخان تنباکو عموم بلوے

لزِمَ التخفيفُ والفتوى على اباحتهِ واما المحققون القائلون
لازم شد تخفیف و فتوی بر اباحت او و اما محققون که قائل اند

بكراهتهِ تنزيهًا فهم ايضًا تشبثوا بالرواياتِ الفقهيةِ مثلُ
بکراهت تنزیهیه دخان پس آنان نیز دلیل گرفتند بروایتهاے فقهی مانند

ما قالَ صاحبُ الدرِّ المختارِ بعدَ ذكرِ روايةِ التحريمِ المنقولةِ
آنچه گفت صاحب در مختار بعد ذکر کردن روایت حرمت که نقل کرده شد

سابقًا في اثناءِ الدليلِ الاولِ من ادلةِ المحرمين قد كرِهها اي
سابق در اثنای دلیل اول از ادلهٔ محرمین بتحقیق مکروه کرد

التتنَ شيخُنا العمادي في هديتهِ الحاقًا له بالثومِ والبصلِ
تنباکو را شیخ ما عمادے در کتاب هدیه برای لاحق کردن مراورا بسیر و پیاز

بالاولى فتدبر انتهى ويدلُّ مقابلتُه لروايةِ التحريمِ والحاقُه
بطریق اولی پس تامل کن آخر شد و دلالت می کند مقابلهٔ او برای روایت تحریم و لاحق کردن

التتنِ بالثومِ والبصلِ على انّ كراهتهُ تنزيهيةٌ كما لا يخفى على
تنباکو بسیر و پیاز بر اینکه بتحقیق کراهت او تنزیهی ست چنانکه پوشیده نیست بر

اولي النهى واقاموا الادلةَ ايضًا على كراهتهِ منها انّ نبيَّنا الطاهرَ
عاقلان و قائم کردند دلائل را نیز بر کراهت او و بعضی از انها آنست که پیغمبر ما پاک

المطهرَ امرنا بتطهيرِ الافواهِ قال صلى الله عليه وسلم طيِّبوا
پاک کننده حکم کرد ما را بپاک کردن دهنها فرمود صلی الله علیه وسلم پاکیزه کنید

له: این متن مبنی ست بر اینکه دود نجاست نجس ست لیکن معتبر و مختار خلاف اوست کما نص علیه الحموی فی شرح الاشباه ۱۲ لاستاذنا العلام المولوی تراب علی مد الله ظله

أفواهكم فإن أفواهكم طرق القرآن وفي رواية البيهقي

دهنهاے خود را پس تحقیق دهنهای شما راههای قرآن ست و در روایت بیهقی ست

طيبوا أفواهكم بالسواك فإنها طرق القرآن كذا ذكره الشيخ

پاکیزه کنید دهنهاے خود را بمسواک پس تحقیق دهنها راههای قرآن ست همچنان ذکر کرد آنرا شیخ

السيوطي في الجامع الصغير ونهى أكل الثوم والبصل النيء

سیوطی در جامع صغیر و منع فرمود خوردن سیر و پیاز خام را

عن تقرب مسجده وحرم العسل على نفسه لما أخبرته الأزواج

از نزدیک شدن مسجد آن حضرت و حرام کرد آن حضرت شهد را بر ذات خود هرگاه که خبر دادند آن حضرت را ازواج

الطاهرات أنه يوجد من فيك ريح المغافير كما ذكره المفسرون

مطهرات اینکه یافته می‌شود از دهن شما بوی صمغها چنانکه ذکر کردند آنرا مفسرون

مفصلا في شأن نزول كريمة يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله

مفصل در شان نزول آیت کریمه ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده ست

لك وعامة جاذبيه يوجد من أفواههم في أكثر الأوقات رائحة

مر ترا و اکثر کشنده دخان یافته میشود از دهنهاے اوشان در بیشتر اوقات بوے

كريهة فيكون مكروها ومنها أن المشتغلين بجذبه يخرج

کریه پس می باشد مکروه و بعضی ازانها اینکه بتحقیق شغل کنندگان بکشیدن دخان بیرون می آید

الدخان من أنوفهم وأفواههم وفيه تشبيه بأهل النار وبالذين

دخان از بینی های اوشان و دهنهای اوشان و درین تشبیه ست بدوزخیان و بکسانی که

يهلكون في آخر الزمان من الأشرار لما جاء في حديث أنه يكون

هلاک شوند در آخر زمانه از بدها بنا برانچه آمده است در حدیث که بتحقیق باشد

في آخر الزمان دخان يملأ الأرض يقيم على الناس أربعين يوما

در آخر زمانه دود که پر کند زمین را برپا کند بر مردمان چهل روز

اما المؤمن فيصيبه كهيئة الزكام واما الكافر فيخرج من منخريه و

اما مومن پس میرسد اورا مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او

اذنيه وعينيه والتشبه باهل النار والكفار مكروه في الحمادية

و هر دو گوش و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در حمادیه نقل

من الصيرفي ذكر في السير الكبير لا باس للرجل ان يحلق وسط

از صیرفی ذکر کرده شده در سیر کبیر باکی نیست برای مرد اینکه تراشد میانه

راسه ويرسل شعره من غير ان يفتله فان فتله فهو مكروه لانه

سر خود را و فروهشته کند موی خود را بدون تافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه تحقیق

يصير مشبها بالكفرة انتهى وقد كره جمع من العلماء التختم بالحديد

میگردد مشابه بکفار آخر شد و بتحقیق مکروه داشتند جماعتی از علما ساختن انگشتری با آهن

والنحاس لما ثبت في الحديث انهما حلية اهل النار فيكون جذب

و مس بنا بر آنچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان است پس باشد کشیدن

دخان التنباك مكروها ومنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان

دود تنباکو مکروه و بعضی از آنها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود

يكره الطعام السخين ويقول ان الله تعالى لم يطعمنا نارا ولما كان

که مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش و هرگاه بود که

النبي صلى الله عليه وسلم يكره الطعام السخين لاثر النار اي الحرارة

پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی

فهذا الدخان لاختلاطه بالاجزاء النارية حقيقة اولى بالكراهة

پس این دخان بجهت آمیزش او با جزای آتش حقیقة سزاوارست بکراهت

ولما كانت ادلة الحرمة ليست بشيء وادلة الحل ايضا لا يخلو

و هرگاه بود دلیلهای حرمت نا چیز و دلیلهای حلت نیز خالی نبود

عَنْ شَيْءٍ وَكَانَتْ اَدِلَّةُ الْكَرَاهَةِ وَاضِحَةً ظَاهِرَةً لَا يُصَادِمُهَا شَيْءٌ مِنْ
از خلل وبود دلایل کراهت روشن آشکارا دفع نمی کرد آنهارا چیزی از
قَوَاعِدِ الْمِلَّةِ الْحَنِيفِيَّةِ الطَّاهِرَةِ مَالَتْ مَشَائِخُنَا اِلَيْهَا وَالْعِلْمُ الْحَقِيقِيُّ
قاعدهای دین حنیفی پاک رغبت کردند مشایخ ما بسوی کراهت و علم حقیقی
عِنْدَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هٰذَا تَمَامُ الْكَلَامِ فِي جَذْبِ دُخَانِ التَّنْبَاكِ
نزد خدای تبارک و تعالی است این آخر کلام است در کشیدن دخان تنباکو
ذَكَرْنَاهُ فِي غَايَةِ الْاِيجَازِ مَعَ بَيَانِ الْاِخْتِلَافَاتِ الْوَاقِعَةِ فِيهِ مِنَ
ذکر کردیم او را در نهایت اختصار با بیان کردن اختلافهائی که واقع اند دران از
الْحُرْمَةِ وَالْكَرَاهَةِ وَالْجَوَازِ وَاَمَّا الْحُكْمُ بِضَرْبِ حَدِّ شُرْبِ الْخَمْرِ
حرمت و کراهت و اباحت و اما حکم بزدن حد نوشیدن شراب
عَلٰى جَاذِبِي دُخَانِ التَّنْبَاكِ فَتَعَدٍّ ظَاهِرٌ لَا يَصْدُرُ اِلَّا مِنَ السَّفَّاكِ
بر کشندگان دخان تنباکو پس ظلمی ست ظاهر صادر نمی شود مگر از خونریز
وَمَرْدُودٌ بِوَجْهَيْنِ وَجِيهَيْنِ الْاَوَّلُ اَنَّهُ لَيْسَ فِي دُخَانِهِ شَائِبَةٌ مِنَ
و مردود است بدو وجه لطیف وجه اول آنکه بتحقیق نیست در دخانش بوی از
الْاِفْتَارِ فَضْلًا عَنِ الْاِسْكَارِ فَلَمْ يَسْتَحِقَّ جَاذِبُهُ حَدَّ الْخَمْرِ وَالثَّانِي اَنَّهُ
سست کردن زیاده از مست کردن پس سزاوار نیست کشنده دخان حد شراب را و وجه دوم آنکه
لَوْ فُرِضَ كَوْنُهُ مُسْكِرًا فَلَيْسَ شُرْبُ كُلِّ مُسْكِرٍ مُوجِبًا لِلْحَدِّ قَالَ فِي خِزَانَةِ
بتحقیق اگر فرض کرده شود بودن دخان مست کننده پس نیست نوشیدن هر مسکر واجب کننده مر حد را گفت در خزانة
الرِّوَايَاتِ نَاقِلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ لَوْ سَكِرَ مِنْ نَبِيذِ الْعَسَلِ وَنَحْوِ ذٰلِكَ
الروایات درحالیکه ناقل است از فتاوی سراجیه اگر مست شد از نبیذ شهد و مانند آن
اَوْ مِنَ الْبَنْجِ لَمْ يُحَدَّ انْتَهٰى بَلْ مَا يَكُونُ بِحَيْثُ لَا يَعْرِفُ شَارِبُهُ شَيْئًا
یا از بنگ حد کرده نشود تمام شد بلکه آنچه باشد بمرتبه که نشناسد نوشنده او چیزی را

قوله الحنيفية اي المائلة من الاختلال والاعوجاج من الحنف وهو في الاصل الاعوجاج في الرجلين فاستعمل في الميل المجرد اطلاقا لاسم المقيد على المطلق وخص الحنيف بمعنى المائل عن الباطل الى الحق كذا في حاشية الجلبي على التلويح ١٢ منه
يعني بهشام و سه ربانه ١٢ بعضی نوشیدن آن سبب موجب حد می شود که بحدی که بیان زمین و آسمان امتیاز نکند ١٢

حتى الأرض من السماء وهذا عند أبي حنيفة رح أو يهذي وهذا عند

يعني كه زمين را از آسمان واين نزد ابي حنيفه رح ست يا سخن بيهوده گويد واين نزد

صاحبيه كما هو في شرح الوقاية وفي خزانة الروايات نقلا عن

هردو ياران او چنانكه آن در شرح وقايه ست ودر خزانة الروايات ست در حاليكه نقل ست از

الغياثية قال أبو حنيفة رحمه الله السكر الذي يوجب الحد

فتاوى غياثيه گفت ابو حنيفه رحمه الله سكري كه موجب مى شود حد را

ما لا يعرف الأرض من السماء والفرو من القباء والذكر من الأنثى

آنست كه نشناسد نوشنده زمين را از آسمان وپوستين از قبا ونر از ماده

وعن أبي يوسف رحمه الله حده أن لا يستطيع على قرءة قل يا أيها

واز ابو يوسف رحمه الله مروى ست كه حد سكر آنست كه طاقت ندارد بر خواندن قل يا ايها

الكافرون انتهى وكذا في عامة كتب الفقه وأما الحكم بكفر مستحل

الكافرون آخر شد وچنانست در بيشتر كتابهاى فقه واما حكم بكفر حلال دانندهٔ

دخان التنباك فجرأة عظيمة يجب عنها الكف والإمساك لأنه

دود تنباكو پس جرأت سخت بزرگ واجب ست از ان باز ايستادن وسكوت كردن چرا كه تحقيق

لا يدل على تحريمه دليل شرعي فلا يكون حراما بل يجوز أن

دلالت نمى كند بر تحريمش دليل شرعى پس نباشد حرام بلكه جائز ست

يكون مباحا فكيف يسوغ الحكم بكفر مسلم استحله لعدم وجود

بودن وے مباح پس چگونه جائز مى باشد حكم بكفر مسلمان كه حلال داند آنرا بجهت نبودن

المحرم وإن سلم أنه ليس بمباح فيكون مكروها ومن المعلوم أنه

محرم واگر تسليم كرده شود كه تحقيق وے نيست مباح پس مى باشد مكروه ومعلوم ست اينكه تحقيق

لا يكفر مستحل المكروه وإن سلم أنه حرام فلا نسلم أنه مما

كافر نمى شود حلال داننده مكروه واگر تسليم كرده شود كه البته او حرام ست پس تسليم نمى كنيم كه تحقيق او از انچه

يكفر مستحله بوجوه كثيرة نذكر ههنا نبذا منها فمنها ان الكفر

کافر میشود حلال داننده او بوجوه کثیره ذکر می کنیم اینجا اندکی از انها پس بعضی ازانها اینکه تحقیق کفر

لا يكون الا باستحلال حرام مقطوع به او مجمع عليه بعد ان كان

نمی باشد مگر بحلال دانستن حرام که یقینی باشد حرمت او یا اتفاق باشد بر حرمتش بعد اینکه باشد

حراما لعينه لا مختلف فيه منكما هو مذكور في الكتب الفقهية

حرام لعینه نه بحرام که اختلاف باشد دران چنانکه او مذکورست در کتابهاء فقه

قال في خزانة الروايات في باب الارتداد وكلمات الكفر ناقلا عن

گفت در خزانة الروایات در باب ارتداد و کلمات کفر درحالیکه نقل ستاننده از

الخلاصة لو قال لحرام هذا حلال ان قال لترويج السلعة او بحكم

خلاصه اگر گفت مرحرام را این حلال ست اگر گفت برای رواج دادن متاع یا بحکم

الجهل وفي الاعتقاد بخلاف هذا لا يكفر هذا اذا كان حراما لعينه

جهالت وحال آنکه در اعتقاد خلاف این ست کافر نمی شود این کفر وقتی ست که باشد حرام لعینه

وهو يعتقده حلالا حتى يكون كفرا اما اذا كان حراما لغيره فلا وفيما

واو اعتقاد می کند او را حلال تا اینکه باشد کفر اما وقتیکه باشد حرام لغیره پس نه ودر صورتی

اذا كان حراما لعينه انما يكفر اذا ثبتت الحرمة بدليل مقطوع اما

که باشد حرام لعینه جز این نیست که کافر می شود چون ثابت شود حرمت بدلیل یقینی اما

اذا ثبت باخبار الاحاد وما كان حراما لغيره كمال الغير فلا بالاجماع

چون ثابت شود حرمت بخبرهای احاد و آنچه باشد حرام لغیره مانند مال غیر پس کافر نمیشود بالاتفاق

انتهى وقال في الحمادية في اواخر كتاب السير من اعتقد قدم العالم او

آخر شد و گفت در فتاوی حمادی در آخر کتاب سیر هرکه اعتقاد کرد قدم عالم را یا

حدوث الصانع او نفي ما ثبت للقديم بالاجماع ككونه عالما

حدوث خدا را یا نفی آنچه ثابت شده برای ذات قدیم یعنی خدای تعالی باتفاق مانند بودنش عالم

أو قادرًا أو أثبت المنفي عنه بالإجماع كاللون أو أثبت له الاتصال
یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند رنگ یا ثابت کرد برای خدا اتصال
والانفصال أو جحد جواز بعثة الرسل أو أنكر نبوة نبي أو كذبه
وانفصال را یا انکار کرد جواز بعثت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را
أو جحد آية مجمعًا عليها إلى أن قال أو استحل محرمًا بالإجماع أو
یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع یا
حرّم حلالًا بالإجماع أو نفى وجوبًا مجمعًا على وجوبه للنص و
حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده است بر وجوب او بآیت و
يعرف الخاص والعام كالصلوة والزكوة يكفر انتهى مختصرًا
بعرف خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار
وأيضًا فيها منقولًا عن الحاوي سئل عمن يزعم في الحيوان
و نیز در فتاوی حمادی است منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان
سوى بني آدم لا حشر له لا يكفر لمكان الاختلاف وإن زعم
جز آدمیان نیست حشر مر او را کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد
ذلك في بني آدم يكفر انتهى ولا يخفى على أحد من العقلاء
آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر یکی از دانایان
فضلًا عن الفضلاء أن دخان التنباك ليس حرامًا مقطوعًا
زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده
بحرمته ولا مجمعًا عليها فلا يكون مستحله كافرًا ومنها أن
بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال داننده او کافر و بعض از انها اینکه بتحقیق
مستحل غير الخمر من الأشربة لا يكفر بالإجماع قال في الحمادية
حلال داننده بغیر شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

سه ای انعقد الاجماع على حرمته ١٢
سه ای انعقد الاجماع على حلته
سه ای عدم الکفر ١٢

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلاً عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ اَجْمَعَتْ عَلَى تَحْرِيمِ
در كتاب مذكور درحاليكه نقل ست از نهايه وامت محمدي اتفاق كرده اند بر حرمت
الْخَمْرِ وَكَفَى بِاِجْمَاعِ الْأُمَّةِ حُجَّةً وَهٰذِهٖ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ
شراب وكافي ست اتفاق امت از روى حجت واين حرمت ست قوى ثابت كافر مى شود
مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَاَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ
حلال داننده او وخود نوشنده او واتفاق كرد امت بر تكفير حلال داننده
الْخَمْرِ وَاَجْمَعُوا عَلَى اَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ انْتَهٰى وَقَالَ فِي
شراب واتفاق كرده اند بر اينكه بتحقيق حلال داننده سواى شراب كافر نمى شود آخر شد وگفت در
كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلاً عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ
كتاب حدود از فتاوى حماديه درحاليكه نقل ست از كشف بزدوى كافر ميشود حلال داننده
الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْأَشْرِبَةِ فَاِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ
شراب نه بلكه باقى اشربه پس وقتيكه نباشد حلال داننده شرابهاى مست كننده
غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا اَنَّهُمْ يَحْتَاطُونَ
سواى شراب كافر پس چيست گمان تو بحلال داننده دخان تنباكو وبعضى از انها آنست كه فقهاء احتياط مى كنند
فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الْاِحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوْا اِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ اِذَا
در تكفير مسلمان نهايت احتياط وبراى همين گفتند كه بتحقيق وجه تكفير وقتيكه
كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْئَلَةٍ وَوَجْهُ ضِدِّهٖ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ اِلٰى
باشد چند در يك مسئله ووجه خلاف كفر يك پس مفتى رغبت كند بسوى
هٰذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوٰى
همين يك وجه چنانكه در فتاوى حماديه وظهيريه وغير اين هردو ست از فتاوى
الْمَشْهُورَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُورٌ اِلٰى اَنْ يَمِيلَ اِلَى الْقَوْلِ الَّذِي
مشهوره ودر حموى ست كه مفتى حكم كرده شده ست بسوى اينكه رغبت كند بسوى قولى كه

منه اى كتاب السير ١٢

منه لانه الدليل القطعي ١٢ يعني منه

ضد الكفر وهو الاسلام ١٢

لا يوجب التكفير ولذا اختلفوا في كفر من استحل وطي امرأته الحائض

موجب نباشد تکفیر را و برای همین اختلاف کردند در کفر کسیکه حلال دانست جماع زن حائض خود

واللواطة بها والصحيح عدمه قال في الخلاصة ناقلا عن كتاب

ولواطت بازن و صحیح عدم کفر ست گفت در خلاصه درحالیکه نقل ست از کتاب

الحيض للامام السرخسي رحمه الله لو استحل وطي امرأته الحائض

حیض تصنیف امام سرخسی رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يكفر وكذا لو استحل اللواطة من امرءته وفي النوادر عن محمد

کافر می شود و همچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در کتاب نوادر ست از امام محمد

رحمه الله لا يكفر في المسئلتين وهو الصحيح انتهى واذا كان

رحمه الله که کافر نمی شود در هردو مسئله و آن صحیح ست آخر شد و وقتیکه باشد

الصحيح في استحلال هاتين الشنيعتين المحرمتين احدهما بقوله

صحیح در حلال دانستن این هردو مسئله قبیح که حرام کرده شده است یکی ازان هردو بقول او

تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن وثانيتهما بقوله تعالى فأتوا

تعالی و نزدیک مشوید بایشان تا آنکه پاک شوند و دوم آن بقول او تعالی پس بیائید

حرثكم انى شئتم الحكم بعدم الكفر فكيف يجترئ العاقل

بکشت زار خویش هر روش که خواهید حکم بعدم کفر پس چگونه جرئت کند دانا

المتدين على تكفير مستحل دخان التنباك ومنها ان الجهل

دیندار بر تکفیر حلال دانندهٔ دود تنباکو و بعضی از انها آنست که تحقیق جهل

عذر في دار الاسلام اذا كانت حجة الحرمة خفية كما صرح

عذر ست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل حرمت پوشیده چنانکه تصریح کرده

به الحموي في شرح الفن الثالث من الاشباه والنظائر في احكام

بوی حموی در شرح فن سوم از اشباه و نظائر در احکام

النّاسي والجاهل الجهل عذر في دار الاسلام اذا كان دليل

فراموش کننده و جاهل جهل عذریست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل

الحرمة خفيّا فليحفظ انتهى ولو سلّم دليل الحرمة في دخان

حرمت پوشیده پس باید که یاد داشته شود آخر شد پس اگر تسلیم کرده شود دلیل حرمت در دخان

التّنباك فلا شبهة في كونه خفيّا فيكون هذا الجهل عذرا

تنباکو پس نیست شبه در بودن آن دلیل پوشیده پس می باشد این جهالت عذر

للمستحلّ فلا يكون كافرا هذا تمام الكلام في جواب المسئلة

مر حلال داننده را پس نمی باشد کافر این تمام کلام ست در جواب مسئله

الاولى والعلم الحقيقي عند الله تبارك وتعالى المسئلة

نخستین و علم حقیقی نزد خداست در حالیکه بابرکت ست و برتر مسئله

الثّانية قد اشتهر في هذه البلاد حيلة لجواز اخذ الربو

دوم بتحقیق مشهور شده درین شهرها حیله برای جواز گرفتن ربوا

وهي انّه يعطي المقرض للمستقرض في اوّل الامر قرضا حسنا ثمّ

مر آن حیله اینست که بتحقیق میدهد قرض دهنده مر قرض گیرنده را در اول حال قرض نیک باز

يعطي المستقرض للمقرض شيئا كالكتاب ونحوه على طريق الرّهان

بدهد قرض گیرنده مر قرض دهنده را چیزی مانند کتاب و مانند آن بطور گروی

فيقول المقرض له عيّن لي مشاهرة على محافظة مالك المرهون

پس بگوید قرض دهنده مر قرض گیرنده را مقرر کن برای من درماهه را بر نگاهداشتن مال خود گرو داشته شده

الآن فيعيّن المستقرض مشاهرة على المحافظة بقدر ما تعارف

اکنون پس مقرر کند قرض گیرنده درماهه را بر نگاهداشتن باندازه آنچه متعارف کردند آنرا

اهل البلد من الربو في القرض بازاء كلّ مائة ويزعمون انّه مثل

اهل شهر از ربوا در قرض مقابل هر صد و گمان می کنند که بتحقیق مانند

هذا النفع طيب وحلال ويحكمون بالكفر على من منع وانكر

این نفع پاکیزه است و حلال و حکم می کنند بکفر برکسیکه منع کند و انکار کرد

هذا الاحتيال فقلت لبعضهم لان حيلتكم هذه مثل حيلة اصحاب

این حیله را پس گفتم مر بعضی از اوشان را که بتحقیق حیلۀ شما این مانند حیلۀ صاحبان

السبت من اليهود لاصطيادهم في اليوم المعهود فاجاب بانه

شنبه است از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد بانکه

يحتمل ان يكون منعها مخصوصا بالنسبة الى تلك الفرقة المردودة

احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده

بالنسبة الى هذه الامة المرضية الجواب هذه

نه به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این

الحيلة مردودة بوجوه عديدة وحجج سديدة الاول ان حفظ

حیله مردود است بوجوه چند و حجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن

المرهون واجب على المرتهن ومؤن حفظه عليه لا على الراهن

مرهون ضرور است بر مرتهن و بارهای حفظ مرهون بر مرتهن است نه بر راهن

اصلا حتى انه لو شرط للمرتهن شيئا على الحفظ لا يصح فالعجب

هرگز تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید راهن مر مرتهن را چیزی بر نگاهداشتن صحیح نمی شود پس تعجب

كل العجب عن العلماء الامجاد انهم كيف افتوا بصحة هذا العقد

همه تعجب است از علمای بزرگ که بتحقیق اوشان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد

البين الفساد بل لم يكتفوا عليها وحكموا بكفر من منع هذا

ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بران صحت و حکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این

الاحتيال كما هو مصرح في اخر السؤال وكيف لم يدروا انه

حیله را چنانکه او مصرح است در آخر سوال و چگونه نه دانستند که بتحقیق

عِندَ فَسَادِ العَقدِ لَا يَلتَحِقُ اشتِرَاطُ الفَضلِ اِلَّا بِالغَرَضِ السَّابِقِ
نزد فاسد شدن عقد لاحق نمی شود شرط زیادتی مگر بغرض سابق
وَيَكُونُ وَسِيلَةً لِجَرِّ المَنفَعَةِ مِنهُ فِي الزَّمَانِ اللَّاحِقِ فَيَكُونُ
و می باشد وسیله برآکشیدن نفع از ان قرض در زمانه لاحق پس باشد
رِبَوًا ظَاهِرًا وَالحُكمُ بِاِبَاحَتِهٖ كَمَا تَرٰى وَالرِّوَايَاتُ الدَّالَّةُ عَلٰى مَا
ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهاے دلالت کننده بر آنچه
ادَّعَينَا كَثِيرَةٌ مَضبُوطَةٌ فِي الكُتُبِ المُعتَبَرَةِ الشَّهِيرَةِ وَلنَذكُرُ
دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهاے معتبر مشهور و باید که ذکر کنیم
هٰهُنَا نُبَذًا مِنهَا فِي الفَتَاوَى العَالَمكِيرِيَّةِ فِي اَوَاخِرِ البَابِ الرَّابِعِ
اینجا اندکے از ان روایتها در فتاوی عالمگیریہ ست در اواخر باب چهارم
مِن كِتَابِ الرَّهنِ نَقلًا عَن شَرحِ الطَّحَاوِيِّ حِفظُ المَرهُونِ
از کتاب رهن درحالیکه نقل ست از شرح طحاوی نگاهداشتن مرهون
عَلَى المُرتَهِنِ حَتّٰى اَنَّ الرَّاهِنَ لَو شَرَطَ لِلمُرتَهِنِ شَيئًا عَلَى الحِفظِ
بر مرتهن ست تا آنکه تحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گروگیرنده چیزیرا بر نگهداشتن
لَا يَصِحُّ وَلَا يَستَحِقُّهُ وَفِي القُرآنِ خَوَانِيَّةٍ نَقلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ
صحیح نمی شود شرط و سزاوار نمی شود مرتهن آنرا و در قرآن خوانی ست درحالیکه نقل ست از سراجیہ
وَالخُلَاصَةِ اِذَا استَاجَرَ الرَّاهِنُ المُرتَهِنَ لِحِفظِ الرَّهنِ لَم
و خلاصه وقتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن براے حفاظت گرو جائز نیست
يَجُز وَفِي مُختَصَرِ الوِقَايَةِ وَعَلَيهِ مَئُونَةُ حِفظِهٖ وَفِي شَرحِ الوِقَايَةِ
نباشد و در مختصر وقایہ ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایہ ست
وَلَهُ حِفظُهُ بِنَفسِهٖ وَعِيَالِهٖ وَعَلَيهِ مَئُونَةُ حِفظِهٖ وَرَدِّهٖ اِلٰى
و مرتهن راست نگاهداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ مرهون و رد کردن او سوی

يَدِهٖ اَوْ رَدِّ جُزْءٍ مِنْهُ كَاُجْرَةِ بَيْتِ حِفْظِهٖ اَوْ حَافِظِهٖ وَفِي الْهِدَايَةِ

دست راهن یا رد کردن پارهٔ از ان مرهون مانند مزد خانهٔ حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه ست

وَاُجْرَةُ الْبَيْتِ الَّذِيْ يُحْفَظُ فِيْهِ الرَّهْنُ عَلَى الْمُرْتَهِنِ مِثْلُ اُجْرَةِ

و مزد خانهٔ که نگاهداشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد

الْحَافِظِ لِاَنَّ الْاِمْسَاكَ حَقٌّ لَهٗ وَالْحِفْظُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ فَيَكُوْنُ بَدَلُهٗ

نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مرتهن را و حفاظت واجب ست بر و پس می باشد عوض حفظ

عَلَيْهِ انْتَهٰى مُخْتَصَرًا وَفِي الْكَافِيْ وَمَا رَجَعَ اِلٰى حِفْظِهٖ فَهُوَ عَلَى الْمُرْتَهِنِ

بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست و انچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست

وَذٰلِكَ مِثْلُ اَجْرِ الْحَافِظِ لِاَنَّ الْحِفْظَ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَالْاِمْسَاكُ

و آن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن

حَقٌّ لَهٗ فَيَكُوْنُ بَدَلُهٗ عَلَيْهِ وَفِي الْفَتَاوَى الْوَلْوَالِجِيَّةِ كُلُّ مَا كَانَ

حق ست مرا و را پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هر انچه باشد

لِحِفْظِهٖ اَوْ لِرَدِّهٖ اِلٰى يَدِ الرَّاهِنِ مُؤْنَةٌ فَهِيَ عَلَى الْمُرْتَهِنِ نَحْوُ اُجْرَةِ

برای حفظ مرهون یا برای رد کردن آن بسوی دست راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد

الْحَافِظِ وَاُجْرَةِ الْمَسْكَنِ الَّذِيْ يَحْفَظُ الرَّاهِنُ فِيْهِ اَلثَّانِيْ اَنَّهٗ

نگاهبان و مزد خانهٔ که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق

قَالَ صَاحِبُ الْاَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِيْ اَوَائِلِ النَّوْعِ الْاَوَّلِ اَلْقَاعِدَةُ

گفت صاحب اشباه و نظائر در ابتدای نوع اول قاعدهٔ

الثَّانِيَةُ الْاُمُوْرُ بِمَقَاصِدِهَا اَيْ نِيَّاتِهَا كَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ التَّفْرِيْعَاتُ

دوم عملها متعلق اند بمقصدها یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند برآن تفریعهای

الَّتِيْ فَرَّعَهَا عَلٰى هٰذِهِ الْقَاعِدَةِ مِنْهَا مَا ذَكَرَ نَاقِلًا عَنْ فَتَاوٰى

که تفریع کرده است برین قاعده بعضی ازان تفریعات انچه ذکر کرده است در حالیکه ناقل ست از فتاوی

مسئله ان الراهن لو شرط للمرتهن شيئا على الحفظ لا يصح الاجارة على الحفظ المرهون

قاضي خان ان بيع العصير ممن يتخذه خمرا ان قصد به التجارة

قاضی خان بتحقیق فروختن فشرده انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر اراده کرد بوی سوداگری را

فلا يحرم وان قصد به التخمير حرم انتهى فبناء على هذه القاعدة

پس حرام نمی شود و اگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده

نقول تعيين المشاهرة بعد القرض بقدر ما تعارفه اهل البلد

می گوییم که مقرر کردن درماهه بعد قرض باندازه آنچه شناخته اند آنرا اهل شهر

من الربوا في القرض بازاء كل مائة وكون المرهون مما ليس في

از ربوا در قرض مقابل هر صد و بودن گرو از آنچه نیست در

حفظه مؤنة اصلا مثل الكتاب كما وقع في السؤال او كانت له

نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد مر او را

مؤنة فتعيينها لا بمقدار مؤنة الحفظ بل بقدر ما تعارفه اهل

بار پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر آنچه شناخته اند آنرا اهل

البلد في ربوا القرض برهان باهر عند كل ماهر على ان المقصود هنا

شهر در ربوا قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه بتحقیق مقصود اینجا

تعيين المنفعة على القرض وان ذكر في الظاهر لفظ اخذ الاجرة على

مقرر کردن نفع ست بر قرض اگرچه ذکر کرده شده ست در ظاهر لفظ گرفتن مزد بر

حفظ المرهون فيكون ربوا بحتا ويكون اخذه للمرتهن حراما

نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا صرف و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام

وسحتا الثالث انا وان سلمنا ليس ههنا حقيقة الربوا لكن لا

و حرام [illegible] سیوم آنکه بتحقیق ما اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن [illegible]

شبهة في شبهته وهي ايضا حرام منهي عنها كاصل الربوا

شبهه در شبهه ربوا و آن شبهه نیز حرام ست منع کرده شده است از آن مانند اصل ربوا

له فان قلت فيجوز بيع العصير ممن يتخذه خمرا ولم يجوز بيع الامرد ممن يلوط به فما الفرق قلت الفرق ان المعصية في الامرد تقوم بعينه بخلاف العصير فانه خلال ١٢ محمود عفي عنه

له سحت بالضم وبفتحتين حرام سحت الرجل في تجارته اذا اكتسب الحرام ١٢

كما هو مصرّح في جميع كتب الفقه الرابع أنّ الاحتيال لجرّ النفع
چنانکه او تصریح کرده شده است در جمیع کتب فقه چهارم آنکه تحقیق حیله گرفتن برای کشیدن نفع
بالقرض واقطاع مال مسلم بحيث لا يشترط الفضل في الظاهر على
بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری که شرط کرده نشود زیادتی در ظاهر بر
القرض لكن يجعل العقد بأن يضطرّ المستقرض في اعطاء الفضل
قرض لیکن گردانیده شود عقد بایکه بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی
للمقرض ويكون لازما عليه ايضا منهيّ عنه ولذا منعوا بيع
مر قرض دهنده او باشد زیادتی لازم بر مستقرض نیز منع کرده شده است ازان و برای همان منع کردند بیع
العينة الذي هو حيلة قويّة لجلب المنفعة بالقرض ولا
عینه را آنکه او حیله است قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و رد
يردّه ظواهر القواعد الفقهيّة بخلاف الحيل التي اخترعوها
نمی‌کند آنرا ظواهر قواعد فقه بخلاف حیله که ایجاد کردند
فانها مردودة بالروايات الظاهرة والقواعد المتعارفة فهم
پس البته آن حیله ها رد است بروایتهای ظاهر و قواعد مشهور پس اوشان
اذا منعوا بيع العينة فهم لهذه الحيلة السخيفة امنع والروايات
وقتیکه منع کردند بیع عینه را پس اوشان برای این حیله سست مانع تر اند و روایتهای
الدالّة على كون بيع العينة منهيّا عنه كثيرة منها ما ذكر في
دلالت کننده بر بودن بیع عینه منع کرده شده ازان بسیار اند بعضی ازانها آنچه ذکر کرده شده در
الكافي في باب الكفالة وتفسير المسألة انّ المكفول عنه
کافی در باب کفالت و تفسیر مسئله آنست که تحقیق مطلوب عنه
امر الكفيل ببيع العينة هو مكروه لما فيه من الاعراض عن
حکم کرد ضامن را به بیع عینه آن بیع مکروه است بنابر آنچه در این بیع روگردانی کردن است از

مَبَرَّةِ الْاِقْرَاضِ وَقِيلَ اِيَّاكَ وَالْعِينَةَ فَاِنَّهَا الْعِينَةُ وَهُوَ مُخْتَرَعُ

نیکوئی قرض دادن وگفته شده پرهیز کن از عینه پس بتحقیق آن ملعونست وآن بیع اختراع کرده شده

أَكَلَةِ الرِّبٰوا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَاتَّبَعْتُمْ

خورندگان ربوا است وفرمود علیه السلام چون باهم سودا بیع کنید بیع عینه وپیروی کنید

اَذْنَابَ الْبَقَرِ ذَلَلْتُمْ وَظَهَرَ عَلَيْكُمْ عَدُوُّكُمْ وَالْمُرَادُ بِالْعِينَةِ اَنْ يَأْتِيَ

دمهای گاو را خوار شوید وظاهر شود بر شما دشمن شما ومراد بعینه آنکه بیاید

الْمُحْتَاجُ اِلٰى اَحَدٍ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ فَلَا يَرْغَبُ الْمُقْرِضُ

محتاج بسوی کسی درحالیکه قرض می طلبد محتاج از آن کس ده درهم را پس خواهش نمی کند قرض دهنده

فِي الْاِقْرَاضِ طَمَعًا فِي اِصَابَةِ الْفَضْلِ الَّذِي لَا يَنَالُهُ بِالْقَرْضِ فَيَقُولُ

در قرض دادن بجهت طمع کردن دریافتن زیادتی که نمی یابد آنرا بقرض پس می گوید مقرض

لَهُ اَبِيعُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَقِيمَتُهُ عَشَرَةٌ بِاثْنَيْ عَشَرَ اِلٰى اَجَلٍ لِتَبِيعَهُ

مستقرض را که می فروشم بدست تو این جامه را وقیمت آن ده درهم است به دوازده درهم بسوی مدتی تا بفروشی آن جامه را

فِي السُّوقِ بِعَشَرَةٍ فَيَحْصُلُ لَهُ رِبْحُ دِرْهَمَيْنِ وَمِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي

در بازار به ده پس حاصل شود مر مقرض را فائده دو درهم وبعضی از انها آنچه مذکورست در

الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيرِيَّةِ اخْتَلَفَ الْمَشَائِخُ فِي تَفْسِيرِ الْعِينَةِ الَّتِي

فتاوی عالمگیری اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه

وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا فَذَكَرَ وَجْهَيْنِ اَحَدُهُمَا مَا مَرَّ وَالثَّانِي يُقَارِبُهُ

وارد شد منع از ان پس ذکر کرد دو وجه را یکی از ان هردو آنچه گذشت ودوم قریب است

الْخَامِسُ اَنَّ الْمَنَافِعَ الَّتِي تَحْصُلُ لِلْمُقْرِضِ لِاَجْلِ الْقَرْضِ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِ

پنجم اینکه بتحقیق منفعتهائی که حاصل می شود قرض دهنده را بجهت قرض از قرض گیرنده

الَّذِي لَا يَكُونُ قَرِيبَهُ وَلَا صَدِيقَهُ وَلَا يَكُونُ الْمُسْتَقْرِضُ مَعْرُوفًا

که نباشد قریب مقرض ونه یار او ونه باشد قرض خواهنده مشهور

قال صلی الله علیه وسلم ... بعینه عشرة ... سلا ... بالحرث عن الجهاد یعنی باز مانید از جهاد ... ۱۲ قوله الی المحتاج الی احد یستقرض منه عشرة دراهم ۱۲

بالجود والسخاء لا تحل للمقرض وتكون خبيثة وإن لم يشترط

به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد

وقت القرض وكون أجرة حفظ المرهون منفعة لأجل القرض

وقت قرض و بودن مزد نگاهداشتن گرو نفع بجهت قرض

ظاهر لا سترة فيه في الفتاوى العالمكيرية نقلا عن المحيط

ظاهر است نیست پوشیدگی در آن در فتاوی عالمگیری ست در حالیکه نقل است از محیط

إذا كان المستقرض لا يدعو المقرض أو كان يدعوه قبله في

چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض پیش از آن

كل عشرين يوما وبعد الإقراض جعل يدعوه في كل عشرة أيام

هر بیست روز یکبار و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز

أو زاد في المباحات فإنه لا يحل ويكون خبيثا السادس أن

یا زیاده کرد در مباحات پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق

جواز الحيلة مشروط بما إذا لم يؤد إلى الضرر بأحد كما هو مصرح

جائز شدن حیله مشروط است بآنچه وقتیکه نرساند بسوی ضرر بکسی چنانکه آن مصرح است

في أوائل الفن الخامس من الأشباه والنظائر وبهذه الحيلة يأخذ

در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله می گیرد

المرتهن مال مسلم محتاج بوجه لا يجوزه الشرع ففيها ضرر ظاهر

مرتهن مال مسلمان محتاج بوجهی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضرر است ظاهر

بالمستقرض والضرر يزال كما صرح به صاحب الأشباه والنظائر

به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر

في النوع الأول في القاعدة الخامسة فيكون هذه الحيلة

در نوع اول در قاعده پنجم پس می باشد این حیله

وَاجِبَةَ الدَّفْعِ لِاحْتِيَالِهِ لِاقْتِنَاصِ النَّفْعِ الْكَسَائِبِ سَلَّمْنَا أَنَّ هٰذِهِ
واجب الدفع بجهت حیله گرفتن او برای حاصل کردن نفع هشتم آنکه تسلیم کردیم که تحقیق این
الْحِيلَةَ تُجَوِّزُ أَخْذَ الْفَضْلِ لٰكِنَّ مَا نَقَلْنَاهُ مِنَ الْأَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ
حیله تجویز میکند گرفتن زیادتی را لیکن آنچه نقل کردیم از دلیلهای روشن
الْقَوِيَّةِ يُحَرِّمُهُ وَمِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي
مستحکم حرام میکند آنرا از جمله قواعد مقرر مشهور مذکور در
كُتُبِ الْفِقْهِ وَالْأُصُولِ أَنَّهُ إِذَا اجْتَمَعَ الدَّلِيلُ الْمُبِيحُ وَالْمُحَرِّمُ قُدِّمَ
کتابهای فقه و اصول است که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده و حرام کننده مقدم کرده شود
الْمُحَرِّمُ عَلَيْهِ الثَّامِنُ أَنَّ الْمُرْتَهِنَ لَمَّا أَخَذَ الْمُشَاهَرَةَ عَلَى حِفْظِ الرَّهْنِ
محرم بر مبیح هشتم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاه که گرفت درماهه را بر نگاهداشتن گرو
الَّذِي لَيْسَ فِي حِفْظِهِ مُؤْنَةٌ أَصْلًا كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ فَقَدِ انْتَفَعَ بِهِ
آنکه نیست در حفاظت او بار هرگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفت بآن
وَالْانْتِفَاعُ بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ لَا يَجُوزُ فِي الْفَتَاوَى النَّاطِفِيِّ وَ
و نفع گرفتن بوی بوجهی از وجوه جائز نیست در فتاوی ناطفی ست و
غَيْرِهَا الرَّهْنُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُوَاجَرُ وَلَا يُعَارُ وَلَا يُسْتَعْمَلُ وَلَا يُنْتَفَعُ
جز آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود و عاریت داده شود و استعمال کرده نمی شود و نه نفع گرفته شود
بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلْيُعْلَمْ أَنَا بَيَّنَّا الْكَلَامَ فِي رَدِّ هٰذِهِ الْحِيلَةِ
بوی بوجهی از وجوه و باید که دانسته شود که بتحقیق ما بیان کردیم سخن را در رد کردن آن حیله
عَلَى كَوْنِ مَالِ الْمُسْتَقْرِضِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ عَلَى طَرِيقِ الرَّهْنِ وَأَعْرَضْنَا
به بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو و روگردانی کردیم
عَنْ كَوْنِهِ عِنْدَهُ عَلَى سَبِيلِ الْوَدِيعَةِ مَعَ كَوْنِهَا مُحْتَمَلَةً وَأَخْذُ
از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت با وجود بودن امانت محتمل و گرفتن

الأجرة عليها جائزة بوجهين الأول أن كون المال عند المقرض

مزد برامانت جائزست بدو وجه اول آنکه بتحقیق بودن مال نزد قرض دهنده

على طريق الرهن مصرح في الاستفتاء والثاني أن الوجوه المذكورة

بر طور گرو مصرح ست در استفتاء و دوم آنکه بتحقیق وجوه مذکور

ما خلا الأول والآخر منتهضة على بطلانها على تقدير الإيداع

سوای وجه اول و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن

أيضا كما لا يخفى على الناظرين وما كتبتم من مناظرتكم ببعضهم

نیز چنانکه پوشیده نیست بر بینندگان و آنچه نوشتید از مناظرهٔ شما ببعض اوشان

والزامكم عليه بأن هذه الحيلة في حل الربوا كحيلة اليهود

والزام شما بروے بآنکه بتحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیله یهود

المطرود للاصطياد في اليوم المعهود واضطراره في الجواب إلى

مردود ست برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی

ادعاء تخصيص حرمة الحيلة بالنسبة إليهم دون هذه الأمة

دعوی کردن تخصیص حرمت حیله به نسبت بسوی یهود نه این امت

المرحومة فهذا الإلزام نور من أنوار مشكوة النبوة طلع على

مرحوم پس این الزام نور ست از نورهای مشکوة نبوت طلوع شده

قلبكم لأجل وثاقة علاقة النبوة ولكم فيه أسوة حسنة

دل شما بجهت استواری علاقهٔ نبوت و مر شما را درین الزام پیروی نیک ست

بمن تشرف منصب احتساب سيدنا وإمامنا عمر بن الخطاب

بکسی که متشرف شد بعهدهٔ احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب را

لما روينا في صحيح البخاري عن طاؤس أنه سمع ابن عباس رضي

بنابر آنچه روایت کردیم در صحیح بخاری از طاؤس بتحقیق شنید طاؤس ابن عباس رضی

الله عنهما يقول بلغ عمر بن الخطاب ان فلانا باع خمرا فقال

الله عنهما که میگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را که تحقیق فلان فروخت شراب پس گفت

قاتل الله فلانا الم يعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

لعنت کند خدا فلان را آیا نه دانست که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها

فرمود لعنت کند خدا یهود را حرام کرده شد براوشان شحم ها پس برداشتند آنها را پس فروختند آنها را

انتهى فافهموا واقبلوا هذه البشارة فان العاقل تكفيه الاشارة

آخر شد پس بفهمید و قبول کنید این مژده را پس تحقیق دانا کفایت می کند او را اشاره

هذه صورة خط الامام الاجل

این صورت خط امام است بزرگتر

الاكمل مولنا عبد العزيز قدس سره

کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سره

قد وقفنا على هذا التحرير الانيق والتقرير الرشيق فوجدناه

تحقیق آگاه شدیم برین تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا

صحيح المباني مستحكم المعاني موافقا للروايات مطابقا للدرايات

درست الفاظ استوار معانی درحالیکه موافق است مر روایتها را مطابق مر درایتها را

ولقد سعى صاحبه سلمه الله وجزاه خيرا كل مسعى ممكن في

وهر آینه تحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارد او را خدا و پاداش دهد او را نیک هر کوشش ممکن در

جوابُ هاتَينِ المسئلتينِ جعلهُ اللّٰهُ قرّةَ العينينِ في الدّارينِ

جواب این دو مسئله بگرداند او را خدا خنک چشم در هر دو سرا

وهُوَ مالِكُ النّشاتَينِ

و او خدا مالک هر دو پیدایش ست یعنی دنیا و آخرت

هٰذِهٖ صُورَةُ خطِّ الامامِ المُكرّمِ المعظّمِ

این صورت خط امام حضرت مکرم معظم

مولٰنا شاہ رفیعِ الدّینِ قُدّسَ سرّہٗ

مولانا شاه رفیع الدین قدس سره

اطّلعتُ علٰی هٰذا المرقومِ بجمیعِ ما فیهِ فاستحسنتُ غایةَ الاستحسانِ

خبردار شدم برین نوشته بهمه آنچه دران ست پس نیکو شمردم نهایت استحسان

ما نثرَ بانیهِ من جواهرِ اللّٰالیهِ في مبانیهِ ومعانیهِ وشکرتُ

آنچه پراگنده کرد بنا کننده او از جواهر مروارید های او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

اللّٰهَ سُبحانهٗ علٰی حُسنِ توفیقهِ لهٰذا الولدِ في توفّي مقاصدِهٖ

خدای سبحانه را بر خوبی توفیق او برای این فرزند در تمام گرفتن مقاصد او

ومجاریهِ وسألتُهُ ان یهبَ لهٗ من خزائنِ فیضهِ فوقَ آمانیهِ

و مجاری او و سوال کردم خدا را اینکه به بخشد مر او را از خزینه های فیض خود بالای امید های او

سوال خوردن افیون وجمله سمیات چه حکم دارد ودر صورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال
دانسته بخورد چه حکم دارد جواب چهار چیز است که در نباتات خوردن آن حرام است اول سمیات
گیاه ۱۲
وخوردن آن انگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورد وچون از حکم سمیت برآید وباصلاح آراسته
شود ووزن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات وآن چیزها هستند که عقل
را زائل میکنند وحس وشهوت وغضب را که تابع حس اند برهم میکنند پنج چیزها حرام مطلق اند پیش
حنفیه سوای خمر دیگر مسکرات هم موافق بعضی روایات صحیحه قلیل وکثیر حرام است وپیش بعضی ائمه
سوای خمر است اگر بحد اسکار رسد حرام است وکمتر ازان حرام نیست قسم سوم مفترات است
که دفعة انسان را بی حس وبی اختیار میسازد ومرده وار می افتد مانند چرس وبعضی اقسام
تنباکو کشیدنی این هم حرام است چهارم مخدرات واو آنست که حس وشهوت وغضب را که تابع
حس اند خدر میسازد وبادنی تنبیه متنبه میگردد وجواب موافق عقل درست نمیدهد وعقل را خراب
میسازد واین مکروه است افیون از قبیل مخدرات است مگر قباحت اینست که چون عادت
افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی وزیادتی او آدم را از مصالح دین ودنیا معطل
میگرداند ومنشای قباحتهای بسیار میگردد وخوردن مسکرات از محرمات است بدو سبب
یکی[1] بقای شهوت وغضب است بدون عقل که مبدء جمیع مفاسد میگردد دوم[2] غافل شدن از عبادات
کما ورد انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی
چنانکه وارد شده جزاین نیست که میخواهد شیطان که بیندازد در میان شما دشمنی وناخوشی بسبب
الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة
شراب وقمار وباز دارد شمارا از یاد خدا واز نماز
ودر مخدرات خلل اول مفقود است وخلل ثانی موجود وچون اول از کبائر است ثانی از صغائر خواهد بود

والله اعلم

تمت

[1] یعنی بقای شهوت وغضب بدون عقل ۱۲
[2] یعنی غافل شدن از عبادات ۱۲

مسئلة قال في الجوهرة لا يجوز اكل البنج والحشيش والافيون وذلك

بگفت در جوهره جائز نمی شود خوردن بنگ و برگ بنگ و افیون و آن

كله حرام لانه يفسد العقل حتى يصير الرجل فيه ذا خلاعة وفساد

همه او حرام ست چه تحقیق هر یک از وشان تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب نافرمان و فساد

ويصد عن ذكر الله وعن الصلوة لكن تحريم ذلك دون تحريم

و باز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الخمر فان اكل شيئا من ذلك لا حد عليه وان سكر منه كما اذا شرب

شراب پس اگر بخورد چیزی را از ان نیست حد بروی اگرچه مست شود از و چنانکه چون بنوشد

بولا او اكل الغائط فانه حرام ولا حد عليه في ذلك بل يعزر

پیشاب را یا بخورد براز را پس تحقیق او حرام ست و نیست حد بروی در ان بلکه تعزیر داده شود

بما دون الحد قلت في شرح النظم الوهباني يحرم اكل الحشيش

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وهبانی ست حرام می شود خوردن حشیش

وهو ورق القنب وقد اتفق مشائخنا ومشائخ الشافعي على

و او برگ بنگ ست و بتحقیق اتفاق کردند مشائخ ما و مشائخ شافعی بر

تحريم تناوله وافتوا باحراقه مع خطر قيمته وامروا بتاديب بائعه

حرام کردن خوردنش و فتوی دادند بسوزانیدن او باگرانی قیمت او و حکم کردند بادب دادن فروشنده او

والتشديد على اكله فالان فتوى المذهبين على تحريمه من الغفلة

و سختی کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی هر دو مذهب بر حرام کردن اوست

تمت

حكم الافيون انه يحرم اكله لانه سم يضر ضررا بينا بالبدن كما هو

حکم افیون آنست که بتحقیق او حرام می شود یا برای اینکه تحقیق او زهر ست ضرر میرساند ضرر ظاهر به بدن چنانکه او

مشروحةٌ في الطبّ وإمّا لأنّه مفترٌ ومخدّرٌ وروى أحمد في مسنده و
مشروح ست در طب ویا بجهت آنکه وی سست کننده است وسست کننده و روایت کرد امام احمد در مسند خود و
أبو داود في سننه عن أمّ سلمة قالت نهى رسول الله صلى الله
ابو داود در سنن خود از ام سلمه رضی الله عنها که منع فرمود رسول خدا صلی الله
عليه وسلّم عن كلّ مسكرٍ ومفترٍ قال القسطلانيّ في المواهب قال
علیه وسلم از هر مست کننده وسست کننده گفت قسطلانی در مواهب که گفتند
العلماء المفتر كلّ ما يورث الفتور والخدر في الأطراف وهذا الحديث
علما مفتر هر چیزیکه پیدا کند سستی را و سستی را در طرفها ف۱ واین حدیث
أدلّ دليلٍ على تحريم الحشيش وغيرها من المخدّرات فإنّها إن لم
بس تر دلیل ست بر حرام بودن گیاه ف۲ وجز آن از سست کننده پس بتحقیق آنها اگر
تكن مسكرةً كانت مفترةً مخدّرةً ولذلك يكثر النوم من متعاطيها
نیستند مست کننده بستند سست کننده سست کننده و برای همین بیشتر می شود خواب از خورندهای آن
ويثقل رؤسهم بواسطة تبخيرها في الدماغ واختلف هل يحرم
وگران می شود سرهای ایشان بواسطه بخار کردن وی در دماغ و اختلاف کرده شد که آیا حرام میشود
تعاطي اليسير الذي لا يفتر ولا يخدّر قال النوويّ في شرح المهذّب
خوردن اندکی که سست نکند وسست نکند گفت امام نووی در شرح مهذب
أنّه لا يحرم أكل القليل بخلاف الخمر والفرق أنّ الحشيش طاهرٌ
که بتحقیق حرام نمی شود خوردن اندک به خلاف شراب و فرق ف۳ آنست که البته حشیش پاک ست
والخمر نجسٌ ولا يجوز شرب قليله للنجاسة وتعقّبه الزركشيّ
وشراب پلیدست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی و دیگر رد کرد آنرا زرکشی
بأنّه صحّ في الحديث ما أسكر كثيره فقليله حرامٌ وأمّا قول النوويّ
بانیکه به تحقیق صحیح شد در حدیث که آنچه مست کند بیشتر وی پس اندکش حرام ست واما قول امام نووی که

...رة وليست بنجسة فقطع به ابن دقيق العيد وحكى

پاک است و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد

الاجماع عليه وقال والافيون وهو لبن الخشخاش اقوى

اتفاق را بروے و گفت و افیون درحالیکه او شیر خشخاش ست قوی ترست

فعلا من الحشيش وكذلك جوز الطيب مع انه طاهر

از روی تاثیر از حشیش و همچنان جایفل باوجودیکه به حقیقت او پاک

انتهى وبالجملة لما كان عنده حراما للتخدير والتفتير

آخر شد. و حاصل آنکه هرگاه بود شمار کردن افیون حرام یا برای سست کردن و سست کردن

او السمية فلا ريب ان القليل منه الذي لا يفعل هذه

یا بجهت زهر پس غالب تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی کند این

الافعال لا يكون حراما والله اعلم

فعلها را نمی باشد حرام و خدا داناتر است

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

حامدا و مصليا در پرده مباد که در تحقیق حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هر یک از جاده اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیمود لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر نمایم باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی است و همانست مختار علمای ماوراء النهر و حضرت افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتاخرین ملا سعد رومی حنفی رحمه الله تعالی در کتاب مجالس الابرار ابواب انصاف واکنند تفصیل این اجمال آنکه بروایت ابو هریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] المرء ترکه ما لا يعنيه هذا الحديث من حسان المصابيح رواه ابو هريرة رضى الله عنه ومعناه ان اسلام الرجل لا يكون كاملا وحسنا الا اذا ترك من الاقوال والافعال ما لا ينفعه اصلا لا فى الدنيا ولا فى الآخرة يعنى اسلام مرد کامل

[illegible] و محبوب نمی شود بگر نیکی که بگذارد از اقوال و افعال آنچه که سود نمیکند او را بهرگز نه در دنیا و نه در آخرت
درینکه کشیدن حقه از جمله افعال لایعنی ست و ظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده و عامه
از مردان و زنان دران گرفتار اند و تضییع اوقات مینمایند المرام سخن محقق و واجب الاتباع آنست که هر فعل اختیاری
که از مکلف صادر شود و خالی باشد از فائدهٔ دینی و اخروی دائر ست میان عبث و لعب و لهو و فرق میان
این هر سه آنست که عبث عبارت ست از فعلیکه خالی باشد از لذت و فائده و لعب از فعلیکه صادر و لذت باشد
نه فائده و لهو مانند لعب ست لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد بمرتبه که مرتکبش از امور مهمه باز ماند و همه
اینها حرام هستند چه ذکر آنها در قرآن عظیم بطرز مذمت وارد شده مگر آنچه شارع آنرا استثنا کرده پس در مباحات
مندرج گردیده و هرگاه حرمت عبث و لهو و لعب متحقق گشت بلاشک حرمت حقه هویدا شد چه کشیدن وی یکی از افعال
ثلثه مذکوره مندرج ست و انسب آنست که در عبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم لعب و لهو ماخوذ ست مگر اینکه
گفته شود که بعضی کسان آنرا لذیذ می انگارند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد و در نصورت خلو او از فائدهٔ دینی ظاهر ست حاجت بیان
ندارد و اما خلو او از فائدهٔ دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا او نه دوا را بلکه اطبا متفق اند بر آنکه مطلق دخان
مضر ست چنانچه شیخ ابوعلی بن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند و از همین جاست که بعضی
محققان گفتند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات ست پس جائز نیست استعمال او چرا
که واجب ست محافظت نفس از لحوق ضرر و در نصاب الاحتساب مذکور ست استعمال المضر حرام و درینجا خدشه ایست
جواب طلب بیانش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات ست لیکن استعمالش نافع ست برای مزاج بلغمی
که اخراج رطوبات ضاره میکند و تحریر جواب آنکه در صورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند و بعد
حصول تخفیف ترک میکنند و بطریق مداومت استعمال نمی کنند و اگر غلیان کنند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی برای اخراج
رطوبات روا باشد گوییم انتفاع بوی مجهول ست پس ضرورت جهت معرفت او از تجویز طبیب متدین و حاذق که حکم کند باستعمالش
تا وقت حصول نفع [illegible] درین حالت حکم دوا اجاری خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمال وی جائز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال
مرض زیان میکند زیراکه چون دوا نمی یابد مرضی را در بدن تصرف میکند در بدن پس [illegible] موجب ضرر رود در مجالس الابرار
کثیره برای اثبات دعوی مذکوره مذکور اند و بعضی علمای مالکیه حرمتش را از بعضی آیات قرآنیه استنباط کرده اند و تفصیلش در کتاب مذکور

+ مرقوم ست [illegible] فارجع الیه حرره ابوالبرکات المدعو بتراب علی عفی عنه +

خاتمة

جرعه کشان بزم عرفان مدام لب‌سکر اذکار حمد صانعی کینشها دلهند که پیدا آورد نش از میش نشو ازلالهٔ
نعمین بالاشیرهٔ مخدر هوش هوش ربای عقلای باعقل و هوش است اگر هدایت هادی صراط مستقیم
شریعت علیه الثنا و التحیه دست بفعل نگردانیدی تمامی امت بپالغز نشای شراب و دیگر مسکرات
و تخدیر افیون و تغتیر سمیات در گو ضلالت رسیدی منجمله منن بی پایانش خلق ذات بابرکات
علماست که از کتاب و سنت حلال و حرام را استنباط نموده پوست کنده بیان فرمودند و هرچه دران اشتباهی
واقع شد بتعبیر مکروه ازان حکم اجتناب نمودند **امابعد** در پرده مباد که نسخه جامعه مملو از فوائد عجیبه
و مسائل نافعه مشحون بعوائد غریبه بصیرت بخش کلای باعلم و شعر **المقالة الاولی** از مقالات نهگانه
کتاب الانحطاط عن مسائل الاباحة والحظر مشتمله استفتاهای مفید علم و دانش و فرهنگ مشتمله مسائل گراست
حقه و حرمت نان باو و جوز و افیون و حرمت بنگ مزین بدستخط آیة من آیات الله معجزة من معجزات
رسول الله خاتم المفسرین سند المحدثین معدن علوم وهبیه مخزن فنون کسبیه استاذ اساتذه با عقل
تمیز مولانا و مقتدانا حضرت شاه عبدالعزیز اسکنه الله بحبوحة الجنان و افاض علیه سجال العفو والغفران
و تحریر عالم ربانی کامل حقانی سمیع بحر العلوم بادینا مولانا عبد العلی مرحوم و متبع سنت سید المرسلین
مولانا رفیع الملة والدین اعلی الله درجتهم فی اعلی علیین و رسائل و تقریرات دیگر علمای اعلام قوام امور
دین و الاسلام مثل رئیس علمای با نام و نشان مولانا رشید الدین خان علیه المغفرة والرضوان و حبر معدن
همه دانی مخدوم عبد الواحد و مولانا میرزا رضی الدین جرجانی نور مرقدهما بانوار رحمة الرحمانی ترتیب داده
مواد سعادت و اقبال عبدالرحمن خان حفظه الله عن طوارق الحدثان و تهذیب و نظر ثانی نموده آفتاب
آسمان تحقیق مرکز دائره تحقیق منبع فیوض سرمدی مورد عنایات ابدی ماهر علوم عقلی و نقلی مولانا ابو البرکات
رکن الدین محمد الشهیر بمولوی [illegible] لازالت شموس افاداته بازغة و اقمار افاضاته ساطعة نبذ و امید وکرم
حق بین علی متوقع شفاعت شافع روز جزا محمد مصطفی غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه در مطبع مصطفائی
واقعه محله [illegible] کانپور منضم محله شهر کانپور بنظر فائده عام برادران ایمانی و نفع تام اخوان اسلامی طبع نموده شد از

[illegible]

ازند و دگر اعانت ایزدی همبرین منوال عنایت میفرماید مقالهٔ دوم کتاب موصوف بصدر در اسرع

اوقات بتقریب شائقان جلوهٔ ظهور می نماید که منه الابتداء والیه الاتمام و علی الله التوکل و به الاعتصام

تمام شد

ASIATIC SOCIETY

تصحیحنامهٔ متن مقالهٔ اولی کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۵	نجاجا	نجاجا
۴	۱۲	مذهب	بمذهب
۱۱	۲	خمبر	خمیر
۳۴	۷	شِفاءُ	شَفاءُ
۷۰	۱	اشىزاط	اشتراط
۸۲	۲	آبوما	آبوه

تصحیحنامهٔ حواشی مقالهٔ اولی از کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	حاشیه	سطر	غلط	صحیح
۵	۴	۱۲	کسی	کتیبکه
ایضا	ایضا	ایضا	تنوشد	بنوشد
۸	۱	۱۴	خسر	خبز
۱۵	۴	۷	فیها	فبها
۴۲	۳	۱	خیر	خبر
۵۷	۱	۴	اللام	اللام فی
۹۷	۳	۲۱	الفرث	الفرث
۷۷	۵	۲	کیتم	کتبتم

تمت